

ياران جوان پيامبر ﷺ

(۱)

مؤلف:

يوسف عبدالڪريم عساني

مترجم:

نورالنساء ملازاده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	۵
علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۷
نسب او:	۷
پرورش او:	۷
اسلام آوردن علی <small>علیه السلام</small> :	۸
ازدواج حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۸
نیکی و خوش رفتاری حضرت علی <small>علیه السلام</small> با همسران و فرزندان:	۹
خوابیدن حضرت علی <small>علیه السلام</small> به جای حضرت رسول <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> در شب هجرت:	۹
هجرت حضرت علی <small>علیه السلام</small> به طرف مدینه:	۱۰
رسول الله <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> برای تندرستی و سلامتی حضرت علی <small>علیه السلام</small> نماز می خواندند:	۱۰
حضرت علی <small>علیه السلام</small> در زمان خلافت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :	۱۱
نظر دادن حضرت علی <small>علیه السلام</small> به ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در غزوه روم:	۱۱
نپذیرفتن دیدگاه شخصی که وی را بر شیخین (ابوبکر، عمر <small>رضی الله عنهما</small>) برتر می دانست:	
	۱۲
بیعت کردن او با حضرت عمر و عثمان <small>رضی الله عنهما</small> :	۱۲
صفات جسمی او:	۱۳
شجاعت حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۱۳
کشتن عمرو بن عبدود العامری:	۱۳
قدرت و توانایی او:	۱۵
تواضع حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۱۵
زهد و خداترسی حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۱۶
امانتداری حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۱۷
عدل حضرت علی <small>علیه السلام</small> :	۱۷

- توکل او بر الله تعالی: ۱۸
- شهادت امام علیه السلام: ۱۸
- سعید بن زید علیه السلام** ۲۱
- معرفی اجمالی در مورد سعید: ۲۱
- شهرت سعید علیه السلام: ۲۱
- پدرش زید بن عمرو: ۲۲
- اسلام آوردن سعید علیه السلام: ۲۳
- اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه در خانه سعید علیه السلام: ۲۴
- شرکت سعید علیه السلام در کلیه میدانهای جهاد: ۲۶
- سعید در زمان خلافت صدیق علیه السلام: ۲۷
- مشورت صدیق علیه السلام با تمام صحابه رضی الله عنهم در مورد جهاد با روم: ۲۸
- سعید بن زید در زمان عمر رضی الله عنه: ۲۸
- جنگ یرموک: ۲۹
- گریه او بر وفات عمر رضی الله عنه: ۳۰
- صفات او: ۳۱
- وفات سعید بن زید علیه السلام: ۳۱
- خانواده اسامه رضی الله عنه** ۳۳
- نیکی اسامه رضی الله عنه با مادرش: ۳۳
- پیامبر صلی الله علیه و آله اسامه را پشت سرش در کنارش می نشانند: ۳۴
- محبت پیامبر صلی الله علیه و آله با اسامه رضی الله عنه: ۳۴
- شرکت کردن اسامه رضی الله عنه در معرکه و غزوات: ۳۵
- لشکر اسامه رضی الله عنه: ۳۶
- ابوبکر رضی الله عنه لشکر اسامه را می فرستد: ۳۷
- تجلیل حضرت عمر رضی الله عنه از اسامه: ۳۹

- ۳۹ چکار می‌کنی با لا إله إلا الله:
- ۴۰ هنگامیکه پیامبر ﷺ به جهاد نمی‌رفت اسلحه اش را به اسامه می‌داد:
- ۴۰ دیدگاه حضرت اسامه ﷺ درباره حدیث افک:
- ۴۱ قصه زن مخزومی:
- ۴۲ گفتگو میان عبدالله بن عبدالله و پدرش:
- ۴۲ قصه بیماری آبله اسامه:
- ۴۲ با مردی که لا إله إلا الله می‌گوید هرگز نمی‌جنگم:
- ۴۵ زید بن ثابت ﷺ**
- ۴۵ اسم و خانواده‌اش:
- ۴۵ شرکت کردن او در غزوه أحد:
- ۴۶ جنگ خندق:
- ۴۶ در جنگ تبوک:
- ۴۷ به هنگام وفات نوه آن حضرت ﷺ همراه ایشان بود:
- ۴۷ روز سقیفه:
- ۴۸ در زمان خلافت ابوبکر ﷺ:
- ۴۸ زید ﷺ قرآن را جمع‌آوری می‌نماید:
- ۴۹ منزلت زید در نزد عمر ﷺ:
- ۵۰ عمر ﷺ به ایشان تعلیم می‌دهد که چگونه قضاوت کنند:
- ۵۱ زید عمر ﷺ را نصیحت می‌کند:
- ۵۱ زید در زمان عثمان بن عفان ﷺ:
- ۵۲ اشتغال به علم:
- ۵۳ علوم دیگر ایشان علاوه از فقه:
- ۵۳ یادگرفتن او زبان عبرانی و سریانی را:
- ۵۴ پندهای زید ﷺ:
- ۵۴ حادثه وفات:

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عِلْمَ الْإِنْسَانِ مَا لَمْ يَعْلَمْ.
قال الله تعالى: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾
[فتح: ۲۹].

«محمد (ﷺ) فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر دلسوز و مهربان اند. ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی. آنان همواره فضل خدا را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند و نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهای ایشان نمایان است». شکی نیست که داستانهای انبیاء، اولیاء و بزرگان برای جامعه بشریت جهت الگو قرار دادن بهترین سرمشق در زندگی می‌باشد.

مخصوصاً زندگی رسول اکرم (ﷺ) و اصحاب بزرگوارش. رسول اکرم (ﷺ) در مورد اصحابش می‌فرماید: «أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ بَأْيِهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ».

«یاران من مانند ستارگان اند که به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت خواهید شد».

براستی چرا رسول اکرم (ﷺ) به پیروان اصحاب چنین مژده‌ای بزرگ می‌دهد؟ بکدامین عمل اینچنین مورد لطف و محبت استاد قرار گرفته اند؟ آیا در دنیا معلمی را سراغ دارید که اینگونه به شاگردانش اطمینان و اعتماد کامل داشته باشد؟

یقیناً اگر استاد بهترین استاد است، شاگردان نیز فداکارترین و از خود گذشته‌ترین شاگردان دنیا می‌باشند، شاگردانی که هنگام مرگ وقتی دشمن خواست آنان را به پای چوبه دار، ببرد از یکی می‌پرسد آیا حاضر هستی بجای تو محمد (ﷺ) اعدام شود و تو نجات حاصل کنی؟ او جواب می‌دهد: بخدا قسم اعدام بجای خود دوست ندارم در همانجا که رسول خدا (ﷺ) نشسته اند خاری به پای وی فرو رود.

آری! شاگردانی از خود گذشته که قبل از جنگ بدر رسول خدا (ﷺ) از آنان می‌پرسد: می‌خواهم با این لشکر کفر که با ما قصد جنگ دارند، بجنگم شما چه می‌گویید؟ یکی از آنان بعنوان نماینده همه بلند می‌شود در حالی که اشک می‌ریزد

می گوید: یا رسول الله از ما می پرسی؟ مگر ما اصحاب موسی علیه السلام هستیم وقتی که به امت خود گفت: بیاید به جنگ عمالقه برویم، آنان جواب دادند، شما بروید و با آنان بجنگید ما اینجا نشسته هستیم. بخدا قسم اگر به ما بگوئید خود را در دریا و آتش بیندازید، ما خود را می اندازیم.

آری! شاگردانی که با مال و جان خود معلم دلسوز خود را یاری کردند و ندای «وَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا»^(۱) را سر دادند.

کتاب حاضر سیره ستارگان درخشان و تربیت شدگان مکتب رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب، اسامه بن زید، زید بن ثابت، سعید بن زید رضی الله عنه از مجموعه شانزده شماره ای «شباب حول الرسول» (جوانانی پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله) می باشد. بنده به فضل و توفیق خداوند تمامی شانزده جلد را ترجمه نموده ام که بزودی چاپ و منتشر خواهد شد. در پایان از عموم خوانندگان محترم درخواست دارم تا حقیر را از پیشنهادات و راهنماییهای خویش بهرمند نموده و در دعاهایشان فراموش نکنند.

بهمن ماه ۱۳۸۰

ام عزیز الرحمن - ن ملازده (عفا الله عنها)

^۱ - یعنی: «باک ندارم از مردن از اینکه مسلمان کشته شوم».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علی بن ابی طالب علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در سن ده سالگی به اسلام گرایش پیدا کرد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند ۳۳ ساله بود.

نسب او:

او ابوالحسن علی بن عبدمناف و کنیه عبدمناف ابوطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم بود مادرش بنت اسد بن هاشم بود. و از جانب پدر و مادر قریشی و از همه برادرانش کوچکتر و کنیه اش ابوالحسن و ابوتراب بود، می فرمود: نسبت خویشاوندی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برایم کافی است، دین من دین اوست هر کس از من چیزی بیاموزد گویا از رسول صلی الله علیه و آله آموخته است. هنگام تولد، مادرش او را حیدر نام نهاد و حیدر یعنی شیر. وی ۲۳ سال قبل از هجرت و ۱۰ سال قبل از بعثت در خانه کعبه از مادر متولد شد.

پرورش او:

ابوطالب نسبت به برادرزاده اش محمد صلی الله علیه و آله بسیار مهربان، و او را در کنار پسرانش سرپرستی می کرد تا وی احساس یتیمی نکند. او مردی فقیر و تهیدست بود. هنگام جوانی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست وفاداری را به طرف عمویش دراز کرد تا بدین طریق نیکی های وی را جبران نماید بنابراین سرپرستی و نفقه یکی از پسرانش را بعهده گرفت و آن پسر همان حضرت علی علیه السلام بود که در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله پاکی و امانت داری و استقامت را آموخت. او دارای اخلاق و صفات برجسته ای بود و هرگز به جاهلیت و بت پرستی آغشته نشده بود و به همین علت وی را «علی کرم الله وجهه» می گویند.

اسلام آوردن علی علیه السلام:

بعد از رسیدن پیامبر به پیامبری حضرت خدیجه رضی الله عنها بدون تأخیر و درنگ اسلام آورد. روزی حضرت علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه رضی الله عنها را در حالی که نماز می خواندند، دید و از وی سؤال کرد چه کار می کنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب دادند: دین خدا است که خداوند آن را برای خود برگزیده و به خاطر آن پیامبران را برگزیده است. ای علی، تو را به عبادت خدای یگانه دعوت می دهم و این که از بتها و شریک گرفتن به ذات الله اظهار برائت و بیزار می کنی، حضرت علی بدون درنگ اسلام آورد و اسلامش را پنهان کرد تا اینکه روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بطن نخله مشغول نماز بود که ابوطالب آنان را دید وقتی آنان را در آن حال دید پرسید: برادرزاده ام چه کار می کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به اسلام دعوت داد گفت: در کار شما اشکالی نمی بینم علی علیه السلام را نیز از اسلام باز نداشت.

ازدواج حضرت علی علیه السلام:

حضرت علی علیه السلام پرورش یافته دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. در عنفوان جوانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت و پیمان اخوت و برادری را بستند و بعد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواستگاری حضرت فاطمه رضی الله عنها رفتند پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به دامادی پذیرفتند و با حضرت فاطمه ازدواج کردند، فاطمه هنگام ازدواج بیش از ۱۵ سال نداشت در حالی که حضرت علی علیه السلام ۲۵ سال سن داشتند. حاصل این ازدواج میمون سه پسر به نامهای حسن علیه السلام حسین علیه السلام و محسن علیه السلام و دو دختر به نامهای زینب و ام کلثوم رضی الله عنهما بود. تا فاطمه رضی الله عنها در قید حیات بودند حضرت علی همسری برنگزیدند و با زنی دیگر ازدواج نکرد.

و حضرت فاطمه رضی الله عنها در سال یازدهم هجری وفات نمودند و بعد از وفات وی، حضرت علی با ۹ زن دیگر ازدواج کردند که حاصل این ازدواجها ۱۵ دختر و ۸ پسر بود که در مجموع حضرت علی علیه السلام ۱۷ دختر و ۱۱ پسر داشتند.

نیکی و خوش رفتاری حضرت علی رضی الله عنه با همسران و فرزندان:

امام در مجموع ده همسر داشتند که در مدت زمان نزدیک به چهل سال یکی پس از دیگری با آنان ازدواج کردند و گاهی در یک زمان بیش از یک همسر را در نکاح داشتند با همگی خوش رفتار و مهربان بودند و درباره زنان به نیکی وصیت می کردند و می فرمودند: زنان را اگر چه معززترین افراد و حاکمان شما را ناسزا گویند، اذیت نکنید زیرا آنان از لحاظ نفس، عقل، و توان ضعیف اند. همواره احساس خوشی و نشاط می کرد هنگام راه رفتن پسرانش در کنار او حرکت می کردند و می فرمود: برای پسر به گردن پدر و برای پدر به گردن پسر حقی وجود دارد، حق پدر بر پسر این است که از او در هر کاری اطاعت کند مگر در نافرمانی خداوند سبحانه، و حق فرزند بر پدر این است که نام نیکی برای او انتخاب نماید و او را ادب و قرآن بیاموزد. در تربیت فرزندان بسیار زیرک و هشیار بود فرزندان او را به مشورت کردن حتی در کارهای خصوصی اجازه می داد در یک روایت آمده است که روزی به فرزندش امام حسن رضی الله عنه فرمود:

به تو امر کردم نافرمانی کردی به سبب این گناه که انجام دادی روزی کشته می شوی این در حالی است که هیچ کس تو را یاری نخواهد کرد. سؤال کرد: به چه کاری مرا امر کردی که اطاعت نکردم؟

فرمود: روزی که حضرت عثمان رضی الله عنه محاصره شد به تو امر کردم که از مدینه خارج شوی بخاطر این که وقتی عثمان رضی الله عنه شهید می شود تو در مدینه نباشی، دوباره فرمود: ای پسرم بخدا سوگند ما نیز محاصره خواهیم شد همچنان که او محاصره شد.

خوابیدن حضرت علی رضی الله عنه به جای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شب هجرت:

همه قبایل مشرک تصمیم گرفتند تا از هر قبیله ای یک جوان قوی در قتل رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشارکت داشته باشد تا بدین طریق همه قبایل در قتل رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشته باشند و خون او بین همه قبایل تقسیم گردد تا فامیل پیامبر یعنی بنی هاشم توانایی مقابله و انتقام با همه آنها را نداشته باشند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی رضی الله عنه را امر کردند در

رختخواب او بخوابد تا مردم متوجه رفتن پیامبر نشوند و او را به بازگرداندن امانتهای مردم که نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، سفارش نمودند و خود آن حضرت صلی الله علیه و آله از میان محاصره کنندگان از خانه اش خارج شد و خداوند چشمانشان را از دیدن رسول صلی الله علیه و آله نابینا و کور ساخت.

هجرت حضرت علی به طرف مدینه:

حضرت ابن سعد رضی الله عنه به نقل از حضرت علی رضی الله عنه روایت می کند که رسول صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت به طرف مدینه به من امر فرمود: که بعد از رفتن او در مکه بمانم و امانتهای مردم را که نزد آن حضرت به امانت گذاشته بودند به صاحبانشان بازگردانم، به علت امانت داری پیامبر صلی الله علیه و آله بود که وی را محمد امین صلی الله علیه و آله می گفتند.

بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله من به طور آشکارا به مدّت سه روز بدون هیچ گونه ترسی در مکه ماندم حتی یک روز هم پنهان نشدم پس از برگرداندن امانتها به صاحبانشان از مکه خارج گشتم و از همان راهی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفته بودند رفتم.

رسول الله صلی الله علیه و آله برای تندرستی و سلامتی حضرت علی رضی الله عنه نماز می خواندند:

حضرت علی رضی الله عنه فرمود: روزی مبتلا به درد شدیدی شدم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم به محض اینکه مرا دید تکانی خورد و مرا در جای خودش نشاند و خودش ایستاد و شروع به نماز خواندن کرد در حالی که یک طرف لباسش را روی من انداخت بعد از تمام شدن نماز فرمود: پسر ابوطالب حالا خوب شدی و هیچ ناراحتی نداری؟ از خداوند هیچ چیزی برای خود نخواستم مگر این که همان چیز را برای تو نیز می خواستم و هیچ چیز از خداوند سؤال نمی کردم مگر این که اجابت می کرد بجز این سؤال که گفته شد بعد از تو پیامبری نخواهد آمد، حضرت علی رضی الله عنه می فرماید: من از جای خود بلند شدم و چنان حس کردم که هرگز بیمار نشدم به برکت دعای رسول صلی الله علیه و آله دردم از بین رفت.

حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه:

او در جنگ علیه مرتدین در کنار حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ایستاده بود و از مشاوره به سود مسلمین دریغ نمی کرد و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بسیار دوست داشت و درباره وی می فرمود: رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر رضی الله عنه امر کردند تا به جای او برای مردم امامت کند و من در آن وقت آنجا بودم که می فرمود: ما در امور دنیای مان از کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در امور دین ما از او راضی بود، راضی هستیم این محبتی که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به همدیگر داشتند، از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دل‌های آنها کاشته شده بود. حضرت انس بن مالک رضی الله عنه می فرمایند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بودند و اصحاب در اطراف او حلقه زده بودند که حضرت علی رضی الله عنه وارد مسجد شده و سلام عرض کرد و ایستاد و به اطراف نگاه می کرد تا این که جایی برای نشستن پیدا کند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به طرف چهره یارانش نگریستند که کدام یک به وی جای می دهد حضرت ابوبکر رضی الله عنه که کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سمت راست نشسته بود از جایش تکان خوردند و فرمودند: ابوالحسن بیا اینجا. حضرت علی رضی الله عنه آمد و در میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه نشست در چهره مبارک رسول صلی الله علیه و آله و سلم خوشحالی و سرور را مشاهده کردیم پیامبر بعد از آن فرمود: ارزش فضیلت بزرگان را اهل فضل می دانند.

نظر دادن حضرت علی رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه در غزوه روم:

حضرت ابوبکر رضی الله عنه قصد رفتن به سرزمین روم را داشتند و به همین علت اصحاب را جمع کردند و در این مورد از آنان نظر سنجی کرد ابتدا بزرگان صحابه نظرات خویش را ارائه دادند حضرت علی رضی الله عنه فرمود: دیدگاه من این است که اگر شخصاً به طرف روم حرکت کنی یا این که لشکر را برای نبرد به آنجا روانه کنی ان شاء الله پیروز خواهی شد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه خوشحال شد و فرمود: ای علی رضی الله عنه خداوند به تو بشارت دهد تو از کجا دین را می دانی؟ جواب داد: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: همیشه این دین برای کسی که جانشین و خلیفه امینی داشته باشد غالب است تا این که دین استوار و اهل آن غالب شوند.

پذیرفتن دیدگاه شخصی که وی را بر شیخین (ابوبکر، عمر علیهما السلام) برتر می دانست:

به حضرت علی علیه السلام خبر دادند که ابن سبا او را بر ابوبکر و عمر علیهما السلام برتری می دهد حضرت بسیار ناراحت شد و تصمیم به کشتن وی گرفت اما مردم با او صحبت کردند تا از قتل وی صرف نظر کند. فرمود: پس در شهری که من در آن زندگی می کنم او زندگی نکند و بعد او را به شام تبعید کرد.

بیعت کردن او با حضرت عمر و عثمان علیهما السلام:

همچنان که با حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد با حضرت عمر رضی الله عنه نیز بیعت کرد و او را به دامادی خود پذیرفت. و دخترش ام کلثوم را به ازدواج وی درآورد. حضرت عمر رضی الله عنه حضرت علی را دوست داشت و هنگام مسافرت و غیبتش از وی می خواست تا در مدینه جانشین او باشد و بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه با عثمان رضی الله عنه بیعت کرد و نسبت به ایشان خیرخواه و هنگام فتنه شورشیان علیه حضرت عثمان رضی الله عنه با دو فرزندش امام حسن و حسین علیهما السلام به یاری وی پرداختند و هنگام درخواست مشاوره نظریه و دیدگاه خود را آشکارا اظهار می داشت و هنگام محاصره حضرت عثمان رضی الله عنه بزرگان صحابه این مصیبت را فاجعه دردآوری می دانستند و مسلمانان بدون خلیفه همانند گوسفندان بدون چوپان بودند.

پیدا کردن شخصی که در امر خلافت توانمند باشد و نیز آن را بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه قبول نماید برای مردم سهل و آسان نبود بطوری که به بزرگان صحابه حضرت علی رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه پیشنهاد خلافت را دادند اما همگی از پذیرش آن سرباز زدند و شهادت خلیفه و امیرالمؤمنین برای مسلمانان بسیار سخت و مشکل بود به همین دلیل صحابه اصرار ورزیدند تا حضرت علی رضی الله عنه امر خلافت را بپذیرد زیرا کسی دیگر شایستگی و صلاحیت این امر را نداشت به دلیل پافشاری زیاد سرانجام حضرت علی رضی الله عنه مجبور به پذیرش امر خلافت شد و به وسیله بیعت عمومی مسلمانان، حضرت علی رضی الله عنه را پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه به عنوان خلیفه مسلمین انتخاب نمودند.

صفات جسمی او:

چهره مبارکش گندمگون و چشمانش بزرگ و موهایش پرپشت بودند قد مبارکش کوتاه بود در سن پیری موهایش سفید شدند اما از رنگ موی استفاده نکردند صورتش بسیار زیبا و همواره در حال تبسم بودند.

شجاعت حضرت علی علیه السلام:

در جنگ احد به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آمدند و این اشعار را سرودند:

ای فاطمه شمشیرم را که هیچ عیبی ندارد بده

من فردی پست و ترسو نیستم

سوگند به عمرم که من در مورد کمک و یاری احمد آزموده شده‌ام

و هم در مورد رضایت پروردگاری که به امور بندگان داناست

این دو بیت از ارزنده ترین اشعار امام علی علیه السلام محسوب می‌شوند.

کشتن عمرو بن عبدود العامری:

یکی از قهرمانان بنی عامر توانست که از خندقی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ خندق حفر کرده بود عبور کند و شروع به مبارزه طلبیدن کرد در حالی که تاندان مسلح بود وقتی حضرت علی علیه السلام صدای او را شنید به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من اهل مبارزه با او هستم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او عمرو است سرجایت بنشین. عمرو دوباره حرف قبلی خود را تکرار کرد مسلمانان با خود به رایزنی پرداختند که چه کسی با او مبارزه کند. عمرو گفت: به من خبر دهید بهشتی که شما گمان می‌کنید هر کسی کشته شود وارد آن می‌شود کجاست؟ حضرت علی علیه السلام دو مرتبه درخواستش را تکرار کرد پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره جواب داد او عمرو است، تا این که حضرت علی علیه السلام جواب داد اگر چه عمرو هم باشد با او مبارزه می‌کنم پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه مبارزه داد حضرت علی علیه السلام به طرف عمرو رفته و این اشعار را با کمال فصاحت و بلاغت سرودند:

به مبارزه ات آمدم عجله کن

اجابت کننده صدایت شخص ناتوان و ترسویی نیست

به مقابله با تو با هدف و آگاهی، آمده ام

و وسیله نجات هر انسان موفق راستگویی است

امیدوارم با آمدنم نوحه عزا بر تو خوانده شود

با ضربه‌ای آشکارا که یاد آن در تاریخ جنگها باقی خواهد ماند

بعد حضرت علی علیه السلام به عمرو گفت: تو گفته‌ای که هیچ کس تو را به دو صفت خوب دعوت نمی‌کند مگر اینکه تو یکی از آن دو صفت را قبول می‌کنی عمرو گفت: آری. حضرت علی فرمود: تو را به طرف الله و رسولش دعوت می‌کنم، پاسخ داد من نیازی به آن ندارم فرمود: پس تو را به مبارزه فرا می‌خوانم عمرو گفت: از عموهایت کسانی بزرگتر از تو هستند تو هنوز بچه‌ای نمی‌خواهم تو را بکشم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ولی من تمایل کشتن تو را دارم. عمرو عصبانی شد و شمشیرش را که گویی شعله آتشی بود از غلاف کشید و به طرف علی علیه السلام رفته و با شمشیر بالای سرش قرار گرفت، حضرت علی علیه السلام با سپر روبروی او ایستاد، اما چون سپر از پوست بود پاره شد و شمشیر به سر او اصابت کرد و زخمی شد با ریسمانی که بالای گردنش بود به عمرو حمله کرد بر اثر این حمله عمرو افتاد و صدای تکبیر مسلمانان در منطقه پیچید و همه متوجه پیروزی حضرت علی علیه السلام شدند و دانستند که حضرت علی علیه السلام عمرو را کشته است.

حضرت علی در این باره دو بیت سروده است:

او بعلت بی خردی سنگها را عبادت می‌کرد

و من به دلیل خردمندی ربّ محمد را می‌پرستم

ای گروه و جماعت، خداوند را رها کننده نصرت من و پیامبرش نیندازید.

شجاعت او همراه با چندین خصلت بود که زیبایی آن را چند برابر می‌ساخت. اول: این که شجاعتش بخاطر دفاع از حق بود که او را بر ظلم و سرکشی چیره می‌ساخت. دوّم این که تا زمانی که راه و گریزی وجود داشت هرگز آغازگر جنگ نبود به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرمود: فرزندم هرگز آغازگر جنگ مباش و دعوتگر آن نیز مباش اگر به آن

فرا خوانده شدی آن وقت اجابت کن زیرا دعوت دهنده به جنگ یاغی و سرکش است و یاغی به زمین زده می شود و هلاک می شود، خیلی شجاع و دلیر بود به یارانش سفارش می کرد که فراری و زخمی را در میدان جنگ به قتل نرسانید و کشف ستر کسی را نکنید، خانه ها را ویران و اموال را غارت نکنید.

قدرت و توانایی او:

شانه های پهن و عریضی داشتند که دارای استخوانهای قوی و نیرومندی بودند... عضلات و کف دستانش کلفت و قوی بودند. هنگام مبارزه با سرعت و شتاب حرکت می کردند به هیچ جا توجه نمی کرد بقدری نیرومند و قوی بودند که یک اسب و سوارش را به تنهایی بلند کرده و به زمین می چسباند و اگر دست کسی را می گرفت او نمی توانست حرکت کند با هیچ کس کشتی نمی گرفت مگر اینکه او را به زمین می زد و گاهی درب بزرگی را به تنهایی بر می داشت که یک گروه قوی از برداشتن آن عاجز بود و به موقع مبارزه چنان فریاد می زد که قلب انسانهای شجاع بر اثر آن می پرید.

تواضع حضرت علی رضی الله عنه:

وی که در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته بود فردی متواضع و به دور از کبر و غرور بود با فقراء همدردی و غم خواری می کرد سربازی از سربازان محمد صلی الله علیه و آله بود که هنگام جنگ مال غنیمت به او داده می شد و هنگام صلح برای مخارج خانواده اش کار می کرد و هزینه دریافت می نمود و اگر ساختن گلی به وی سپرده می شد در آن زیاد تلاش می کرد و در برابر آن شانزده خرما مزد می گرفت. در زمان خلافتش مردی وی را دید که کوله باری خرما بدوش گرفته. گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه فرمائید تا آن را حمل نمایم. گفت: نه ابوعلی این حق من است که باید آن را بدوش گیرم. گمشده را راهنمایی می کرد و به نیازمندان و بیچارگان کمک می کرد و مردم را دستور به خوش رفتاری در معامله می نمود و این آیه کریمه را تلاوت می کرد ﴿تِلْكَ أَلْدَارُ الْأَخِرَةُ لِيَجْعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي

الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾ [قصص: ۸۳]. «دار آخرت از آن کسانی است که در روی زمین قصد سرکشی و فساد ندارند و سرانجام خوب از آن پرهیزکاران است» و به فروشندگان سفارش می‌کرد که کیل و وزن را کامل کنید و در گوشت پف نکنید، اجناس را بدون قسم بفروشید زیرا قسم کالا را می‌فروشد اما برکت را از بین می‌برد.

زهد و خداترسی حضرت علی علیه السلام:

او بر اساس روش تربیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جوانی رسیده بود بیش از چند لقمه‌ای که کمرش راست بشود و برای عبادت توانایی داشته باشد نمی‌خورد، اگر نفسش از نعمتهای دنیا طلب می‌کرد، از راه حلال و پاک اندکی به آن می‌داد و حصه کامل آن را برای آخرت ذخیره می‌کرد. در دنیا مانند مسافر و راه‌گذری یا سواری که زیر سایه درخت می‌نشست و بعد می‌رفت، زندگی می‌کرد، در کمال سادگی زندگی می‌کرد، و به جهاد می‌رفت تا دنیا او را فریب ندهد یک مرتبه مقداری حلوا از نوع فالوده به ایشان تقدیم شد به حلوا نگاه کرد و گفت: تو بویت دلپذیر و طعمت خوب است ولی من دوست ندارم نفسم را به چیزی که عادت ندارد عادت بدهم. لباسهای خشن و کلفت که گاهی آنها را پینه می‌زد می‌پوشید، روزی از خانه در حالی که پیراهن و شلواری پیوند خورده به تن داشت خارج شد از وی سؤال شد: که چرا چنین لباسی پوشیده‌ای؟ جواب داد: بخاطر این که انسان را از تکبر بدور می‌کند و باعث خشوع در قلب و این سنت مؤمن است، و سبب زیادتی خشوع در نماز می‌گردد. حضرت علی علیه السلام می‌توانستند که لباسهای با ارزشی بپوشند که سبب تکبر هم نباشد اما از ایستادن در جلوی پروردگار می‌ترسید و نفسش را از خواهشات باز می‌داشت تا بهشت جاویدان و سعادت همیشگی نصیب او گردد.

تربیت عالی رسول خدا صلی الله علیه و آله سبب شد که او روزی سوار اسب شده و در حالی که پاهایش آویزان بود چنین گفت: من دنیا را اهانت کردم.

یک مرتبه خرماى خشک خورد سپس آب نوشید دستش را به شکمش زد و فرمود: کسی که در شکمش آتش داخل کند خداوند او را از خود دور می‌کند و این بیت را سرود که ترجمه اش به زبان فارسی چنین است:

اگر به شکم و شرم گاهات آنچه خواهش دارند بدهی آنها به نهایت بدی رسیده اند
به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین علت پیوند زدن لباس چیست؟ فرمود: به سبب آن
قلب خاشع می‌شود و مؤمن به آن اقتدا می‌کند.

امانداری حضرت علی علیه السلام:

او می‌دانست که خداوند وی را درباره رعیتش سؤال خواهد کرد بهمین علت حق کسی را کم نمی‌کرد و نمی‌خورد و به کسی چیزی که مستحق آن نبود نمی‌داد زیرا که در این صورت او حق دیگری را می‌خورد.

روایت شده است که برادرش عقیل بدهکار بود، خدمت حضرت علی علیه السلام به کوفه آمد و از بدهی خود شکایت داشت و از وی خواست تا او را یاری کند، حضرت علی علیه السلام جواب داد اکنون نزد من چیزی نیست ولی من صبر می‌کنم تا حقوقم را که مبلغ چهل هزار درهم است به من بدهند آنگاه آن را به تو می‌دهم.

عقیل جواب داد بیت المال در دست توست و تو مرا پاس می‌دهی و به تأخیر می‌اندازی تا حقوق تو را بدهند. امام جواب داد: آیا تو مرا امر می‌کنی تا اموال مسلمانان را به تو بدهم، در حالی که آنان مرا امین خود قرار داده اند.

عدل حضرت علی علیه السلام:

او مردی عادل، عالیقدر و فقیه و دانا بود و در حکم و فتوا ضرب المثل بود، همیشه عدالت را در حکم اجرا می‌کرد و می‌دانست که عدالت در میزان خداوند قرار دارد، کسی که در آن خواهشات را داخل کند ظلم و تجاوز کرده است و از حد شریعت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شده است.

در روایت آمده است که دو زن یکی عرب اصیل و دیگری کنیزی بود، خدمت امام علیه السلام آمدند تا عطا و سهمیه شان را از او بگیرند امام علیه السلام به هر یکی از آنان ۴۰ درهم داد زمانی که کنیز رفت زن عرب پیش امام آمده گفت: سهمیه مرا به اندازه سهمیه کنیز می دهی در حالی که من عرب هستم و او کنیز، امام علیه السلام جواب داد: من در کتاب خداوند عزوجل نگاه کردم در آن فضیلتی برای فرزندان اسماعیل علیه السلام بر فرزندان اسحاق علیه السلام نیافتم.

توکل او بر الله تعالی:

یحیی بن مرّه روایت می کند که حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام شب هنگام از خانه خارج می شد و به مسجد رفته نماز نفل می خواند ما هم رفتیم تا از او حراست کنیم، وقتی نمازش را به اتمام رسانید نزد ما آمد و سؤال کرد چرا اینجا نشسته اید؟ جواب دادیم: از تو پاسداری می کنیم. فرمود: آیا از اهل آسمان برایم نگهبانی می دهید یا از اهل زمین، جواب دادیم: از اهل زمین. فرمود: در زمین هیچ فیصله ای کرده نمی شود تا در آسمان فیصله آن نشده باشد، هیچ انسانی نیست مگر اینکه دو فرشته بر او گماشته شده اند تا از او حفاظت کنند تا زمانی که تقدیر او بیاید وقتی تقدیرش آمد او را با تقدیرش تنها می گذارند.

شهادت امام علیه السلام:

حضرت علی علیه السلام می فرمود: برای من از جانب الله سپری از بلاها وجود دارد که هر گاه اجل من فرارسد این سپر از من دور کرده می شود. او در جوانی و پیری به کثرت در جهاد شرکت می کردند و سپر محکم الله همیشه محافظ او بود لحظه ای از او دور نمی شد، در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله در تمامی غزوات و جهاد بجز غزوه تبوک که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین خود در مدینه قرار داده بود، حضور داشت، در جریان شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه تمام اصحاب رضی الله عنهم برای قصاص قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه اتفاق نظر داشتند و درست هنگامی که ضروری بود تا از قاتلین انتقام گرفته

شود متفرق شدند، حضرت عایشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم شخصاً به هنگام خلافت رسیدن حضرت علی رضی الله عنه خواستار قصاص شدند، حضرت علی رضی الله عنه می‌خواست در این مورد کمی تأخیر کند تا جریان روشن شود و بگونه‌ای که آتش فتنه را خاموش سازد راه علاج آن قضیه را پیدا کند. اما هر یکی از دو فریق دارای عقیده و مرام خاص خودش بود، روز جمل هر دو فریق با هم ملاقات کردند، پس از آن در جنگ صفین حضرت علی و معاویه با هم ملاقات کرده و گفتگو کردند اما تصمیم قطعی پیرامون مشکل اصلی گرفته نشد و مشکل همچنان باقی بود تا این که خوارج علیه حضرت علی رضی الله عنه دست درازی کردند و عبدالرحمن بن ملجم مرادی امام رضی الله عنه را در شب جمعه ۱۷ رمضان سال ۴۰ هجری در مسجد کوفه به شهادت رساند.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سعید بن زید رضی الله عنه

سعید ابن زید رضی الله عنه در سن کمتر از ده سالگی مسلمان شد و به هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۳۳ سال سن داشتند.

معرفی اجمالی در مورد سعید:

او سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی قریشی، پسر عموی و داماد حضرت عمر رضی الله عنه و همسر فاطمه بنت خطاب خواهر تنی عمر رضی الله عنه بود، و عمر رضی الله عنه همسر عاتکه بنت زید خواهر سعید رضی الله عنه بود. و مادر وی فاطمه بنت نعجهی خزاعیه از جمله پیش کسوتانی بود که در آغاز اسلام، مسلمان شد. سعید رضی الله عنه دارای چهار^۱ فرزند بودند که از جمله آنان، عبدالرحمن و زید و اسود بودند. کینه وی ابو الأعمور بود، ایشان تقریباً ۲۲ سال قبل از هجرت از مادر متولد شدند.

شهرت سعید رضی الله عنه:

سخنرانان و خطباء در بیشتر خطبه‌های‌شان دعا کرده و می‌کنند که بار خدایا از خلفای اربعه صاحبان قدر و منزلت، ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم خوشود و راضی باش، و سعد و سعید را نیز در دعا‌های خود شریک می‌گردانند.

سعد، همان سعد ابن ابی وقاص، و سعید ابن زید رضی الله عنه می‌باشند. اگر چه سعید رضی الله عنه مانند بعضی از صحابه مانند خلفای اربعه یا مانند ابوهریره، طلحه، زبیر، عمرو ابن عاص رضی الله عنهم مشهور نیست، اما بدون تردید او از جمله اصحاب بزرگ در شهرت بود منظور من این نیست که فقط افرادی که نزد مردم مشهورند، و طراز اول در شهرت، نزد خداوند مقرب اند، بلکه چه بسا افراد گمنام پراکنده موی و آشفته حال و ژنده پوش، مطرود از خانه‌ها

^۱ - نام چهارم در کتاب نیز ذکر نشده است.

هستند که نزد خداوند چنان ارزش دارند که اگر سوگند بخورند خداوند سوگند آنان را راست کرده و خواسته آنان را اجابت کرده و تبرئه می‌نماید. و بنده معتقد نیستم که شهرت دلیل قرب و نزدیکی با خداوند است، زیرا خداوند بزرگترین اکرام خود را به مشهورترین فرد یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌نماید و کسی بالاتر از او در شهرت وجود ندارد، و گاهی هم به بندگان صالح و گمنامی که مقام و منزلت آنان را کسی غیر از خدا نمی‌داند نیز اکرام می‌نماید.

بسیاری از مردم که امروز احساس می‌کنند سعید ابن زید رضی الله عنه نزد آنان معروف نیست، این ناشی از جهل و عدم آگاهی کافی آنان از تاریخ اسلام و رادمردان صحابه رضی الله عنهم می‌باشد، و این مسئله مشابهت با عدم آگاهی با معانی لغات نادر و پرمحتوا است، زیرا افرادی هستند که آنها معانی کلمات وارده در خصوص ادبی را به خوبی نمی‌دانند، با وجودی که آن لغات بر عموم اسلاف ما در گذشته مشکل و دشوار نبود، سبب عدم آگاهی کسانی که این کلمات را نمی‌دانند شیوع بی‌سوادی از یک طرف، و میزان بهره و نصیب ما از تحقیق و اطلاع بر میراث، بیانگر گرانمای لغت، از طرف دیگر می‌باشد.

پدرش زید بن عمرو:

پدر سعید زید بن عمرو بن نفیل نام داشت، قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله پیرو دین حنیف ابراهیم علیه السلام بود. برای بتها قربانی نمی‌کرد، گوشت مردار و خون نمی‌خورد، از بعضی از علمای دینی شنیده بود که ابراهیم علیه السلام خداوند را عبادت می‌کرد و با او هیچ چیزی را شریک نمی‌گرفت، و بطرف خانه کعبه نماز می‌خواند، زید هم مطابق آن عمل می‌کرد تا از دنیا رفت. و در این مورد یک بیت شعر سروده است که معنی آن به فارسی چنین است: هر زمانی که مرا به کاری سخت وادار کنند من پذیرای سختی‌ام من به آن کسی پناه برده‌ام که ابراهیم علیه السلام به او پناه برده است.

اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: زید ابن عمرو بن نفیل را در حالی دیدم که به خانه کعبه تکیه داده بود و می گفت: ای گروه قریش به خدا سوگند آنچه را که به غیر نام الله ذبح شده است نمی خورم، به خدا قسم که کسی غیر از من پیرو دین ابراهیم رضی الله عنه نیست. و یک مرتبه دیگر نیز فرمود: خداوند گوسفند را آفریده و او است که از آسمان برای آن باران را نازل کرده و توسط آن سیراب می شود، و او از زمین برای او گیاه می رویاند، تا بخورد و سیر شود، آیا با وجود این شما آن را به غیر نام الله ذبح می کنید؟ من شما را قومی جاهل و نادان می بینم.

زید در یکی از سفرهایش بودند که بعضی از عربهای راهزن او را به قتل رسانیدند، وی همیشه امیدوار بود که مبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ببیند، و در آخرین لحظه های زندگی اش گفت: بار خدایا! اگر مرا از این خیر محروم ساختی فرزندم سعید را از آن محروم نگردان.

اسلام آوردن سعید رضی الله عنه:

خداوند عزوجل دعای زید بن عمرو را در حق پسرش اجابت کردند، پسرش سعید از جمله پیشگامان اول در اسلام بودند، در سالهای اول قبل از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه أرقم بن أبی الأرقم که در دامنه کوه صفا در مکه بود، داخل شود و در آنجا پناه گزیند، ایشان مسلمان شدند. همانطور که زید برای نجات پسرش سعید رضی الله عنه حریص بود، سعید رضی الله عنه نیز برای نجات پدرش حریص بودند، سعید بن زید رضی الله عنه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و عرض کردند: یا رسول الله زید چنان شخصی بود که خود شما می دانید، و به شما خبر رسیده، برای او طلب مغفرت بکنید. آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بلی برای او طلب استغفار می کنم، او در روز قیامت به تنهایی بعنوان یک امت حشر می شود. سعید رضی الله عنه زمانی که کمتر از ۲۰ سال سن داشت مسلمان شد و همسرش فاطمه بنت خطاب رضی الله عنها نیز به همراه ایشان مسلمان شد، و در دوران ابتلا و آزار مانند سایر مسلمین آزار و شکنجه ی قریش را تحمل می کردند.

اسلام آوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه در خانه سعید رضی الله عنه:

عمر رضی الله عنه در حالی که شمشیر را بر دوش خود آویزان کرده بود، از خانه خارج شد، مردی از قبیله بنی زهره با او روبرو شد، و به عمر گفت: ای عمر قصد کجا را داری؟ گفت: می‌خواهم محمد را بقتل برسانم، مرد گفت: وقتی محمد را به قتل برسانی چطور از بنی هاشم و بنی زهره (فامیل پیامبر) در امان خواهی ماند؟ عمر رضی الله عنه گفت: مثل این که تو بی‌دین شده‌ای و دین قبلی خودت را ترک کرده‌ای؟ مرد جواب داد آیا تو را به چیزی عجیب تر از این راهنمایی نکنم؟ گفت: آن چیست؟ مرد گفت: خواهر و داماد تو تغییر دین داده‌اند و دین تو را ترک کرده‌اند، او با این حرف می‌خواست عمر را از تصمیم قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز دارد، عمر با شنیدن این حرف براه افتاد تا به نزد آن دو (خواهر و دامادش) رسید، در آنجا مردی از مهاجرین بنام خباب بن ارت رضی الله عنه بود که برای آنان قرآن را تلاوت می‌کرد.

هنگامی که خباب صدای عمر را شنیدند در خانه مخفی شد. و عمر به خانه وارد شد، و گفت: این چه نجوایی بود که نزد شما شنیدم؟

در این زمان آنان سوره طه را می‌خواندند. گفتند: با هم صحبت می‌کردیم که عمر گفت: شاید شما بی‌دین شده‌اید؟! سعید رضی الله عنه گفتند: ای عمر! اگر حق غیر از دین تو باشد شما چه فکر می‌کنید؟ عمر بر دامادش سعید رضی الله عنه پرید و او را لگدمال کرد، خواهرش جلو آمده و او را از روی شوهرش بزور دور کرد، عمر او را هم زد و صورتش را خون آلود کرد، خواهرش در حالی که خشمگین بود گفت: ای عمر! اگر حق در غیر از دین تو باشد! گواهی می‌دهم که معبودی بجز از الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بر حق خداوند است. چون عمر از آنان ناامید شد و استقامت آنان را دید، گفت: کتابی که نزد شما است به من بدهید تا آنرا بخوانم. خواهرش گفت: تو پلیدی، و این کتاب را بجز انسانهای پاکیزه دست نمی‌زنند، بلند شو و غسل کن، عمر بلند شده و غسل کرد، و سوره را خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿١﴾ إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ تَخَشَى ﴿٢﴾ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٣﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٤﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٥﴾ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٧﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿٨﴾ [طه: ۱-۱۴].

ترجمه: «ای پیغمبر! ما قرآن را برای تو فرستادیم تا (از غم ایمان نیاوردن کافران، و نپذیرفتن شریعت یزدان) خویشتن را خسته و رنجور کنی، لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستادیم که از خدا می ترسند (و از او اطاعت می کنند). از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. خداوند مهربانی (قرآن را فرو فرستاده) است که بر تخت سلطنت (مجموعه جهان هستی) قرار گرفته است (و قدرتش سراسر کائنات را احاطه کرده است). (ای پیغمبر) اگر آشکارا سخن بگوئی (یا پنهان، برای خدا فرق نمی کند) و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و وسوسه های دل است) می داند. او خدا است و جز خدا معبودی نیست. او دارای نامهای نیکو است.

تا این آیه را خواند، که خداوند می فرماید: «من الله هستم، و معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هر گونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی».

عمر رضی الله عنه پس از خواندن آیات مبارکه گفت: مرا بنزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ببرید، چون خباب رضی الله عنه این سخن عمر رضی الله عنه را شنید از مخفی گاهش بیرون آمد و گفت: ای عمر به تو خوش خبری باد، من امیدوارم که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در شب پنجشنبه دعا کردند (بار خدا یا اسلام را با عمر ابن خطاب یا عمرو بن هشام عزت و سر بلندی عنایت کن) در حق تو قبول شده است، و او را به خانه ارقم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا حضور داشتند، راهنمایی کرد

عمر رضی الله عنه به آنجا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله گریبان و بند شمشیر او را گرفته و فرمود: ای عمر! آیا تو دست بردار نیستی تا این که خداوند همان عذاب و رسوایی که بر ولید بن مغیره نازل کرده بر تو نیز نازل بکند؟ بار خدایا این عمر بن خطاب است، بار خدایا بوسیله اسلام عمر، دین را عزت و سربلندی عنایت بفرما. عمر رضی الله عنه به آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت: دینی را که به آن دعوت می‌دهی به من عرضه و تلقین کن. پس از آن عمر رضی الله عنه اسلام آورد.

شرکت سعید رضی الله عنه در کلیه میدانهای جهاد:

سعید رضی الله عنه دوران ابتلاء و امتحانات و مقاومت و آزمایشهای سخت را در مکه سپری نمود، دورانی که کفار، پیروان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار و شکنجه می‌دادند، و سعید رضی الله عنه در سالهای محاصره در شعب مکه^۱، طعم تلخ گرسنگی و درد جدایی، و فشار و محرومیت را چشید، و با پیامبر صلی الله علیه و آله در عام الحزن در مصیبت از دست دادن همسرش خدیجه و عمویش ابوطالب رضی الله عنهما در غم و اندوه شریک بودند. سپس با هجرت به مدینه گشایش آغاز شد،

سعید رضی الله عنه از جمله مهاجرین بود. و در آن زمان جامعه مسلمان مدینه با قضایا و مشکلاتی از جانب غیر مسلمان مدینه روبرو شده، از غیر مسلمانان افرادی بودند که آشکارا با پشتیبانی افرادی از خارج مدینه به دشمنی و عناد با مسلمانان می‌پرداختند. سعید ابن زید رضی الله عنه هم در این میان باخوشی و ناخوشی شریک بود، گاه خوشحال، گاه غمگین! هم و غم او هم و غم مسلمانان، راه او راه مسلمانان بود، خود را جدا از مسلمانان نمی‌دانست.

و در تمام معرکه و غزواتی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمده بود شرکت داشتند، غیر از غزوه بدر در هیچ غزوه‌ای غائب نبودند، زیرا در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله او و طلحه ابن عبدالله رضی الله عنه را به طرف شام برای یک مأموریت مهم خبرگیری فرستاده بودند، و

^۱ - شعب ابی طالب: که پیامبر و پیروانش را به مدت سه سال در آنجا تبعید کردند و با آنان هیچ معامله و خرید و فروشی نمی‌شد.

به این سبب غایب بودن آنان از معرکه بدر غیبتی موجه و مشروع بود، به همین علت هم رسول اکرم صلی الله علیه و آله سهمیه و اجرت آنان را از غنایم بدر به آنان داد. و از مال غنیمت این معرکه آنان را محروم نکردند.

سعید در زمان خلافت صدیق رضی الله عنه:

رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را برای فرستادن به سرحدات شام آماده ساخت تا با قبایل عربی که با رومیان هم پیمان بودند روبرو شده و بجنگد و به مناطقی که تحت نفوذ دولت بیزانس بودند برسد، و برای فرماندهی این لشکر، اصحاب بزرگ مانند ابوبکر و عمر و سعید ابن زید و سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه داوطلب شدند اما کسی برای فرماندهی لشکر برگزیده شد که هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بود، او اسامه بن زید رضی الله عنه بود. در حالی که در میان لشکر افرادی مسن تر از اسامه، و با کفایت تری برای فرماندهی بود.

لیکن درست کردن لشکری دوره دیده و تمرین یافته بر اطاعت از فرمانده عالی رتبه خود، و دستور به اطاعت افراد بزرگتر از کوچکتر، و همگام بودن افراد با کفایت تر از دیگران در یک میدان، فواید و دستاوردهای بیشتری دارد تا اینکه هر بار برای همیشه افراد بزرگ را به عنوان فرمانده لشکر منصوب نمایند، و مسلمانان همواره کارهایشان را با مشورت انجام می دهند و هیچ فرماندهی کوچک یا بزرگ، خود شخصاً تقاضای این منصب را نمی کند، مگر بعد از مشورت با افراد آگاه و ذی صلاح. لشکر اسامه رضی الله عنه هنوز از اطراف مدینه دور نشده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوار رب عزوجل شتافتند، و به محض وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تعدادی از مسلمانان اطراف جزیره مرتد شدند، در این هنگام هیأتی از جانب اسامه رضی الله عنه که عمر ابن خطاب، سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن زید رضی الله عنه از جملهی آنان بودند، نزد خلیفه مسلمانان ابوبکر رضی الله عنه آمدند و از ایشان خواستند که فرستادن لشکر آماده اسامه رضی الله عنه را بتأخیر بیندازد، تا بوسیله آن فتنه مرتدین را خاموش سازند، صدیق رضی الله عنه از گشودن گره پرچمی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را با دستهای مبارکش بسته بود تا به جنگ بروند، خودداری نمود و رد کرد بنابراین علی رغم تقاضای هیأت اعزامی و دیگر

صحابه، لشکر اسامه را به منطقه‌ی مورد نظر اعزام کرد. و سعید بن زید و سایر صحابه رضی الله عنهم به فرماندهی اسامه رضی الله عنه اهدافشان را به بهترین و سالم ترین وجه تحقق بخشیدند.

مشورت صدیق رضی الله عنه با تمام صحابه رضی الله عنهم در مورد جهاد با روم:

وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌خواستند به جنگ رومیان پردازند بزرگان صحابه رضی الله عنهم از مهاجرین و انصار را به نزد خویش فرا خواند و سعید بن زید رضی الله عنه یکی از آنان بود، و این مسئله را یادآوری کردند که چگونه خداوند آنان را بر گرد یک کلمه جمع کرده و در میانشان اصلاح و آشتی آورده و آنان را به اسلام هدایت کرده و شیطان را از آنان دور کرده، و گفتند که: میل دارند لشکری از مسلمانان را به جهاد با رومیان در شام بفرستند، و از آنان خواستند که هر یکی جداگانه نظرش را بیان کند، رأی سعید بن زید و عثمان رضی الله عنهما یکی بود، و آن این که خلیفه خیرخواه و دلسوز و مورد اعتماد مسلمانان می‌باشند، اگر کاری را به مصلحت آنان بیند آنرا انجام بدهند، و کسی با او مخالفت نخواهد کرد و هرگز اعتمادشان نسبت به خلیفه کم نخواهد شد، آن دو به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: که هر چه صلاح می‌دانی آنرا انجام بدهید، ما با تو مخالفت نکرده و نسبت به شما بدگمان نخواهیم بود.

ابوبکر رضی الله عنه از سعید رضی الله عنه در مورد انتخاب حضرت عمر رضی الله عنه برای خلافت و جانشینی خود نیز نظر خواهی نمودند، و به موافقت و رضایت سعید، ابوبکر رضی الله عنه مطمئن می‌شد.

سعید بن زید در زمان عمر رضی الله عنه:

همانطوری که ابوبکر رضی الله عنه به نظر و رأی سعید رضی الله عنه اعتماد کامل داشتند، عمر رضی الله عنه نیز به آراء و پیشنهادهای وی اعتماد داشتند و سعید رضی الله عنه از خیرخواهی نسبت به عمر رضی الله عنه و سایر مسلمانان خودداری نمی‌کردند و از مجالس آنان دوری نمی‌کرد و در روایات و منابع آمده است که به عمر رضی الله عنه خبر رسید، که بعضی از فتنه‌گران گمان می‌کنند که بیعت مسلمانان با ابوبکر رضی الله عنه یک بیعت ناگهانی و غیر مترقبه بوده است. بنابراین حضرت عمر رضی الله عنه به منظور

ایراد سخنانی تاریخی و مهم بالای منبر رفتند و در گوشه سمت راست منبر سعید بن زید رضی الله عنه ایستاده بود، عبدالرحمن بن عوف به سعید بن زید رضی الله عنه گفتند: عمر رضی الله عنه امشب بر منبر سخنانی خواهند گفت که هیچ کس تا حالا چنین سخنی نگفته است، سعید بن زید این حرف را ناپسند دانستند و گفتند: شما از کجا می‌دانید او سخنی می‌گوید که کسی تا حال آنرا نگفته است؟ و سعید رضی الله عنه تا آن لحظه از توطئه و گفته فرومایگان و اوباش آگاه نبودند. عمر رضی الله عنه احادیث نادر و کمیابی ایراد فرمودند، و از آیه رجم صحبت کردند، و در مورد این گفته رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: در مورد من زیادروی نکنید چنانچه در مورد عیسی پسر مریم زیاده روی کرده شد، زیرا من بنده ای هستم، بگویید محمد بنده‌ی الله و رسول او است. بعد گفته اوباش را رد کردند.

حضرت عمر رضی الله عنه وقتی امیر مؤمنان قرار گرفت خوراکش را کم کرده و لباسهای کلفت می‌پوشیدند، صحابه رضی الله عنهم در مورد این وضع زندگی که داشت با او صحبت کردند و به وی گفتند: اگر شما غذای خوبی بخوری باعث تقویت شما در راه حق می‌شود! گفتند: می‌دانم که شما خیر خواه من هستید، ولی من دو دوستم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر یک راهی ترک کرده‌ام، که اگر راه آنان را ترک نمایم به منزل مقصود، با آنان نخواهم رسید. عمر رضی الله عنه از صحابه در این باره مشورت خواستند. عمر رضی الله عنه به وی گفتند: بخور و بنوش و سعید بن زید رضی الله عنه نیز همین نظر را دادند.

جنگ یرموک:

سعید ابن زید رضی الله عنه در معرکه یرموک شرکت داشتند، و از این امتحان پاک و سرافراز بیرون آمدند، و ایشان جزئیات این معرکه را بیان می‌کنند و می‌گویند: در جنگ یرموک تعداد نفرات ما بیست و چهار هزار ۲۴۰۰۰ یا نزدیک به آن بود، و در مقابل ما رومیها قرار داشتند که تعدادشان صد هزار نفر بود و با گامهای سنگین سنگین و جمعیتی گران چون کوه، گویا دستهای سبک آنان را حرکت می‌دادند به طرف ما متوجه شدند در حالیکه در جلوی آنان اسقفها و علمای یهود و دانشمندان شان که با خود صلیب را حمل می‌کردند،

راه می‌رفتند، و با صدای بلند دعا می‌کردند، و لشکریان پشت سرشان تکرار می‌کردند، و دارای غرشی مانند غرّش رعد بودند، وقتی گروه مسلمانان آنان را به این حالت مشاهده نمودند، دچار ترس و وحشت شدند، در آن هنگام ابوعبیده بن جراح بلند شد و مسلمانان را برای نبرد با دشمن تشویق کرده و فرمودند: بندگان خدا، خداوند را یادی کنید تا شما را یاری کند، ثابت قدم و صبور باشید، زیرا صبر سبب نجات از کفر، و موجب رضایت پروردگار و دفع کننده ننگ و عار می‌باشد. و جنگ را با نیزه‌ها آغاز کرده و پشت سپرها پنهان شوید، و سکوت را اختیار کرده و در دلهایتان ذکر خداوند را بکنید و منتظر دستور و فرمان من باشید.

سعید رضی الله عنه فرمود: در آن لحظه مردی از میان صفوف مسلمانان خارج شده و به ابوعبیده رضی الله عنه گفت: من در این ساعت اراده مرگ را دارم آیا تو پیامی داری که آن را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرستی؟ ابوعبیده رضی الله عنه گفت: بلی، سلام مرا و سلام مسلمانان را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برسان، و بگو: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که خداوند به ما وعده داده بود، به حق یافتیم. سعید رضی الله عنه می‌فرماید: من از آن شخص سخنی را نشنیدم و او را دیدم که شمشیرش را از نیام کشیده و به طرف دشمن حمله ور شدند، و من به زمین افتادم، و به زانو لغزیدم، و نیزه‌ام را بلند کردم و اولین اسب سواری را که بطرف ما آمد با نیزه زدم بعد به طرف دشمن حمله کردم، و خداوند ترس دشمن را از قلب من بیرون کرده بود، مسلمانان به سوی رومیان یورش بردند و بصورت مداوم با دشمن مبارزه کردند تا این که خداوند مسلمانان را پیروز گردانید و سعید بن زید رضی الله عنه در فتح دمشق هم شرکت داشتند، پس از فتح دمشق ایشان را حاکم آنجا قرار دادند. ایشان اولین حاکم مسلمانان در دمشق بود.

گریه او بر وفات عمر رضی الله عنه:

به هنگام شهادت حضرت عمر رضی الله عنه سعید ابن زید رضی الله عنه گریه کردند، و فرمودند: رحلت عمر رضی الله عنه شکاف و رخنه‌ای در اسلام ایجاد نموده است که تا قیامت پیوند نخواهد خورد.

صفات او:

سعید رضی الله عنه قد بلند و چهره مبارکش گندمگون، و از بزرگان صحابه بودند و صاحب نظر و شجاع، و عاقل و باحیا بودند، وقتی از ایشان در مورد کاری مشورت گرفته می شد و اگر در مجلس کسی بود که ایشان او را از خود بهتر می دانستند در رأی دادن تأخیر می کردند تا این که آن شخص رأی خود را بیان کنند، اگر رأی آن شخص همانطور بود که او توقع و امید داشتند، آنرا می پسندیدند و رأی خود را با رأی او یکی کرده و به آن اکتفا می نمودند، و گاهی رأی خود را اول بیان می کردند.

ایشان شخصی عاقل، پرهیزگار و خدا ترس بودند، خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوارش را بسیار دوست داشتند. شخصی منصف بودند و به صحابه رضوان الله علیهم اجمعین احترام می گذاشتند.

و به بعضی از متعهدان گفتند که: شما مرا به بدگویی یارانم امر می کنید در صورتی که خداوند بر آنان صلوة و سلام فرستاده و آنان را مورد لطف و مغفرت خویش قرار داده است.

به خاطر همین صفات عالی و خصلتهای پاک و بزرگ ایشان بود که سعید بن حبیب در مورد وی می فرماید: مقام ابوبکر و عمر، عثمان و علی، سعد و سعید و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر و مساوی بود، و در میدان مبارزه پیشاپیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و به هنگام نماز پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار داشتند، و همه این نه نفر از بشارت یافتگان به جنت بودند، که آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنان بشارت جنت را دادند، که مطابق خواهشات خویش سخن نمی گفتند، تعداد آنان ده نفر بود که دهمین نفر آنان ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه بودند.

وفات سعید بن زید رضی الله عنه:

حضرت عثمان رضی الله عنه زمینی را به سعید رضی الله عنه در کوفه دادند، ایشان به آنجا رفته و ساکن شدند، و همواره به مدینه منوره رفت و آمد می کردند، و در عقیق نیز زمینی داشتند.

سرانجام ایشان در سال ۵۱ هجری در سن ۷۳ سالگی در مدینه منوره وفات کردند.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانواده اسامه رضی الله عنه

او ابو محمد اسامه ابن زید بن حارثه، از کنانه عوف بود هفت سال قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بدنیا آمد.

پدر و مادرش مسلمان بودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از همه مردم بیشتر دوست داشت، پدرش زید بن حارثه از اولین کسانی بود که مسلمان شدند.

غلام آزاد کرده حضرت خدیجه رضی الله عنها بود. زمانی که خدیجه رضی الله عنها به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآمد او را آزاد کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهداء کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بسیار دوست و گرامی می داشت و با او بسیار خوب رفتار می کرد، زمانی که بعد از سالها دوری، پدر و مادرش را ملاقات کرد و آنان از او درخواست کردند که نزدشان بماند، ماندن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترجیح داده، به آنان جواب رد داد. مادر او ام ایمن حبشی رضی الله عنها که اسمش برکه بود، کنیز مادر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمنه بنت وهب بود. و هنگام وفات همراهش بود، و او با محمد صلی الله علیه و آله و سلم که هنگام وفات مادرش بچه ای خردسال بود، نزد پدر بزرگش عبدالمطلب به مکه بازگشت و تا مدتی پرورش و نگهداری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عهده داشت.

نیکی اسامه رضی الله عنه با مادرش:

محمد بن سیرین می گوید: قیمت یک نخل در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه هزار درهم بود. دیده شد که اسامه بن زید رضی الله عنه به منظور بیرون آوردن مغز درخت خرما، نخلی را تکه تکه پاره می کرد و مغزش را بیرون آورده، به مادرش می داد.

به او گفتند: چه چیزی تو را وادار به این کار می کند در صورتی که قیمت یک نخل هزار درهم است، جواب دادند: مادرم از من مغز درخت خرما (کوش) خواسته و او از من هیچ چیزی نمی خواهد مگر اینکه به او می دهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسامه را پشت سرش در کنارش می‌نشاند:

زید پدر اسامه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خیلی نزدیک و عزیز بود. به اندازه‌ای که مردم او را زید بن محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتند، تا این که این آیه نازل شد: ﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [احزاب: ۵]. «آنان را به اسم پدرانشان صدا بزنید. این با انصاف‌تر است نزد خدا» اسامه بن زید رضی الله عنه حب و دوست رسول خدا و پسر دوست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی او را به همراه خودش می‌برد قبل از جریان غزوه بدر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به عیادت سعد بن ابی عباده تشریف برد، اسامه را پشت سرش سوار نموده، همراه خود می‌بردند. در راهی که می‌رفت، عبدالله ابن ابی نضله بود و این واقعه قبل از اسلامش بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به اسلام دعوت داد. او پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت و آزار رسانید زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سعد وارد شد گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عبدالله ابن ابی در گذر و او را مورد مغفرت قرار بده. خداوند به تو آنچه را که مشاهده می‌کنی عطا کرده است، اهل یثرب قبل از مسلمان شدن شان جمع شدند تا عبدالله ابن ابی را تاج گذاری کنند اما زمانی که این مسئله بوسیله حقی که خداوند به شما عنایت کرد، خاتمه یافت، او خشمگین و در اثر همان ناراحتی این حرکت ناشایسته را که مشاهده کردی، انجام داد، و راوی این حدیث اسامه رضی الله عنه است او شخصی سیاه چهره و پهن بینی اما راست کردار، پاکدامن، خداترس، پرهیزگار، متواضع، باهوش و فروتن، مخلص در دین، و با الفت و محبت بود.

محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اسامه رضی الله عنه:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کوچکی و ابتدای زندگی پاک و اسلامی، اسامه را بسیار دوست می‌داشت او را بر می‌داشت و روی زانویش می‌نشاند و حسن بن علی رضی الله عنه را روی زانوی دیگر، سپس هر دو را به سینه اش می‌چسپاند و می‌گفت: بار خدایا هر دو نفرشان را دوست دارم تو هم آنان را دوست بدار. یک مرتبه اسامه رضی الله عنه کنار در لغزش خورد و افتاد و

پیشانی‌ش زخمی شد و خون از آن بیرون آمد، پیامبر ﷺ با دیدن او ناراحت شد و به عایشه رضی الله عنها اشاره کرد تا خون را از زخمش پاک کند، اما او به این کار راضی نشد پیامبر ﷺ شخصاً بلند شده، زخمش را دمی بست در حالی که خون فواره می‌زد و با سخنان خوش او را تسلی یا نوازش می‌کرد.

پیامبر ﷺ همواره اسامه را دوست داشتند و زمانی که او به جوانی رسید و جوانی قوی و نیرومند بود زندگانی اش را در خدمت رسول خدا ﷺ و دعوت به اسلام سپری می‌کرد.

باری حکیم ابن حزام که یکی از افراد محبوب و ثروتمند قریش بود یک پیراهن گرانقیمت و با ارزش به رسول خدا ﷺ هدیه داد. رسول خدا ﷺ آنرا نپذیرفت، چون تا آن زمان حکیم مشرک بود و هنوز مسلمان نشده بود. لذا رسول الله ﷺ در ازای قیمت آن را خرید، رسول خدا فقط یکبار روز جمعه آنرا پوشید بعد آنرا به اسامه بن زید دادند.

حضرت اسامه بن زید می‌فرمایند: روزی نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم که حضرت علی و عباس رضی الله عنهما آمدند و اجازه ورود می‌خواستند، به رسول خدا ﷺ گفتم که: علی و عباس اجازه می‌خواهند. گفت: آیا می‌دانی چرا به اینجا آمده اند؟ گفتم: نه پیامبر ﷺ فرمود: من می‌دانم. به آنها اجازه بده بیایند، بعد از داخل شدن گفتند: ای رسول خدا ﷺ نزد تو آمده ایم تا از تو سؤال کنیم که کدام شخص از خانواده‌ات نزد تو محبوبتر است؟ فرمود: فاطمه بنت محمد. گفتند: ما نیامده‌ایم که از خانواده‌ات سؤال کنیم فرمود: محبوبترین مردم نزد من آن کسی است که خدا بر او انعام کرد و من هم بر او انعام کرده‌ام یعنی اسامه بن زید..

شرکت کردن اسامه رضی الله عنه در معرکه و غزوات:

اولین بار که اسامه رضی الله عنه مبادرت به شرکت در جنگها کرد جنگ احد بود، او همراه تعدادی از بچه‌ها که اراده جهاد داشتند خدمت پیامبر ﷺ حاضر شدند و خواستار اجازه شرکت در جنگ را شدند، پیامبر ﷺ آنها را بخاطر کوچکی و کم سنی اجازه ندادند، اسامه برگشت در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود. اما وقتی جنگ خندق فرا رسید

دوباره برای اجازه شرکت در جنگ خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید در حالی که خودش را بلند می کرد. سر پا ایستاده بود چنان وانمود می کرد که قدش بلند و سنش زیاد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حالش ترحم نموده و او را اجازه دادند تا در غزوه شرکت کند، و اسامه رضی الله عنه هنگام دخول پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه همراه او بودند و به هنگام جنگ احد که مسلمانان با شکست مواجه شدند در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن موقع بجز تعداد کمی از صحابه کسی دیگر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. هنگام جنگ موته زیر پرچم پدرش زید بن حارثه رضی الله عنه در حالی که هیجده سال سن داشت با دشمنان اسلام جنگید و شهادت پدرش را با چشم های خود مشاهده کرد و بعد از او تحت فرماندهی جعفر و ابن رواحه و خالد، یکی بعد از دیگری می جنگید، اسامه و بلال رضی الله عنهما به هنگام حجة الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و یکی از آنان مهار شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود و دیگری آن حضرت صلی الله علیه و آله را با لباسش سایه می کرد. تا آنکه آنحضرت جمره عقبه را زدند.

شکر اسامه رضی الله عنه:

پیامبر صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید رضی الله عنه دستور دادند که به اهل اُبنی در فلسطین و قلعه الداروم نزدیک غزه و منطقه البلقاء حمله کند، بعد فرمود: برو بنام خدا، اسامه رضی الله عنه همراه پرچم و لشکرش در مکانی بنام جُرف نزدیک مدینه رفت و همه سربازان پس از آماده شدن به لشکر ملحق می شدند بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عمر و ابو عبیده، و سعد ابن ابی وقاص و سعید بن زید، و قتاده ابن نعمان در این غزوه فرا خوانده شدند.

عیاش ابن ربیع و بعضی صحابه رضی الله عنهم گفتند: این بچه از مهاجرین اول هم کار می گیرد. و این گفتگو به سمع رسول خدا صلی الله علیه و آله هم رسید آنحضرت بر بالای منبر تشریف برده و حمد و تعریف خدا را بیان کردند و بعد فرمودند: ای مردم چه سخنان و ایراداتی پیرامون فرماندهی اسامه بگوش من می رسد، به خدا سوگند اگر شما درباره فرماندهی او معترض هستید شما قبلاً درباره فرماندهی پدر او نیز اعتراض داشتید به خدا قسم که پدرش به امارت و فرماندهی شایستگی داشت و او نیز شایستگی دارد. در نزد من پدرش از برگزیدگان شما

است. بعد رسول خدا ﷺ از منبر پایین آمد و داخل خانه‌ای شد و آن روز شنبه دهم ربیع الأول سال یازدهم هجری بود. مسلمانانی که از لشکر اسامه ﷺ بودند آمدند پیش پیامبر ﷺ و خداحافظی کردند و رسول خدا ﷺ می‌فرمود: بروید ای لشکر و سربازان اسامه، مردم به لشکر رفتند و شب شنبه را خوابیدند و روز یکشنبه اسامه ﷺ خدمت پیامبر ﷺ رسید و پیامبر ﷺ بیمار و بدحال بود و بیماریش شدت گرفت اشکهای اسامه جاری شد و بر روی آنحضرت افتاد و او را بوسه داد. رسول خدا ﷺ صحبت نمی‌کرد دستهایش را بطرف آسمان بلند کرد و بعد به سر اسامه مالید، اسامه فهمید که رسول خدا ﷺ برای او دعا می‌کند، بعد به محل لشکرش بازگشت. رسول خدا ﷺ روز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول سال یازدهم هجری وفات کردند.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»

ابوبکر ﷺ لشکر اسامه را می‌فرستد:

وقتی اعراب از خبر رحلت رسول الله ﷺ آگاه شدند تعدادی از دین برگشتند و مرتد شدند. حضرت ابوبکر ﷺ به اسامه فرمود: به همان سو که رسول الله ﷺ به تو دستور داده است حرکت کن، بعضی از صحابه گفتند: ای خلیفه رسول خدا ﷺ بعضی از اعراب علیه تو متفرق شدند، تو با این لشکر پراکنده نمی‌توانی کاری بکنی، بگذار اینان علیه مرتدین آماده باشند تا بوسیله شان مرتدین را از بین ببری، زیرا اهل مدینه از حمله آنان در امان نیستند در حالی که زنان و کودکان نیز در آنجا هستند (زندگی می‌کنند) اگر تو در مورد غزوه روم حالا صبر کنی تا این که اسلام قوی گردد و مرتدین به اسلام برگردند یا بوسیله شمشیر هلاک گردند بعد لشکر اسامه را اعزام داری، ابوبکر ﷺ فرمود: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست اگر گمان می‌کردم که درندگان مرا در مدینه می‌خورند باز هم لشکر اسامه را از رفتن منع نمی‌کردم، چه ضرورتی دارد که لشکر برگردد در حالیکه رسول خدا ﷺ که بر او وحی نازل می‌شود فرمود: لشکر اسامه را بفرستید، و ابوبکر ﷺ از اسامه ﷺ برای عمر ﷺ اجازه خواست که همراه او بماند، و آنانی را که از فرماندهی اسامه ناراضی بودند بنزد خود طلبید و بر آنان خشم کرد و بیرون راند و حتی یک نفر هم

از لشکر باقی نماند، و ابوبکر رضی الله عنه همراه مسلمانان برای بدرقه لشکر بیرون آمدند، ابوبکر رضی الله عنه پیاده بود و اسامه رضی الله عنه سوار، و اسامه فرمود: ای خلیفه رسول خدا! یا شما سوار شوید یا من پیاده می شوم. فرمود: به خدا پیاده نشو و من هم سوار نمی شوم، چرا لحظه ای پاهایم را در راه خدا غبار آلود نکنم زیرا مجاهد در مقابل هر قدمی که بر می دارد هفتصد نیکی برایش نوشته می شود و تا هفتصد درجه ترفیع داده می شود و هفتصد گناه از گناهانش کم می گردد. قبل از برگشتن به اسامه و لشکریانش وصیت کردند و فرمودند: ای مردم شما را به ده صفت نصیحت می کنم آنها را از من یاد بگیرید: خیانت نکنید، فریب ندهید، نخلها را قطع نکنید و نسوزانید و درخت میوه داری را قطع نکنید مگر بخاطر غذا خوردن، از کنار کسانی می گذرید که در عبادتگاه و صوامع وقت می گذرانند و عبادت می کنند آنان را به دین اسلام دعوت دهید و با نام خدا از حق دفاع کنید سپس به اسامه فرمود: دین و امانت و خاتمه اعمال را به خدا می سپارم و تعداد لشکر اسامه سه هزار نفر بود که در بین آنان هزار نفر اسب سوار وجود داشت جنگ به نفع مسلمانان خاتمه یافت و لشکر پیروز شد و غنیمت زیادی به دست آمد، خداوند او و لشکر را سالم و موفق به مدینه برگرداند، مسلمانان فرمودند: لشکری که مانند لشکر اسامه سالم برگردد تا حالا ندیده ایم، اسامه رضی الله عنه هنگام رفت و برگشت به نزد قبایلی که بر اسلامشان ثابت و باقی بودند رفت و به آنان بشارت داد و بر قبایل دیگری که گمان می کردند که مسلمانان دچار هرج و مرج و ضعیف هستند گذشت هر چند که این قبایل قصد ارتداد را داشتند ولی وقتی قدرت و توانایی لشکر اسامه را دیدند گفتند: اگر مسلمانان در مدینه قدرت و توانایی نداشتند و در میان آنها ضعف و ترس بود این لشکر را به طرف جنگ روم روانه نمی کردند و اگر ابوبکر نیازی به این لشکر برای جنگ مرتدین داشت این لشکر را به جنگ مرتدین می فرستاد. به همین علت آن قبایل بر اسلامشان ثابت ماندند. و مرتد نشدند. اسامه رضی الله عنه بعد از این غزوه موفق و پیروز، در وادی قری نزدیک مدینه سکونت کرد، بعد مسکنش را به دمشق منتقل کرد سپس به مدینه برگشت.

تجلیل حضرت عمر رضی الله عنه از اسامه:

حضرت عمر رضی الله عنه با لشکر اسامه رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست او را به شام اعزام دارند مخالف بود. پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این که لشکر اسامه را روانه کنند وفات کردند پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر لشکر اسامه رضی الله عنه را به جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست فرستاد ولی حضرت عمر همچنان مخالف بود. اما ایشان بعدها همیشه امارت و فرماندهی اسامه رضی الله عنه را یاد می کرد و به او می گفت: آفرین و مرحبا به امیرم، حضرت عمر رضی الله عنه به هنگام خلافتش برای همه مردم هدایایی در نظر گرفته بود و به هنگام تقسیم درجات، اوضاع هر کس را رعایت می کرد زمانی که نوبت پسرش عبدالله بن عمر رسید سهمش را داد سپس نوبت به اسامه بن زید رسید و سهم او را دو برابر سهم پسرش عبدالله داد. عبدالله رضی الله عنه می دانست که پدرش به مردم به حسب خدمتشان و سابقه کاری، در اسلام عطا و هدایا می دهد به همین علت نسبت به منزلت خودش ناراحت شد و از پدرش سؤال کرد، چرا اسامه رضی الله عنه را بر من فضیلت دادی، در حالی که من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بودم جایی که او حاضر نبود؟ حضرت عمر رضی الله عنه جواب داد: اسامه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو محبوب تر بود و پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از پدر تو محبوب تر بود.

چکار می کنی با لا إله إلا الله:

پیامبر صلی الله علیه و آله دو سال قبل از وفاتش اسامه را نخستین بار برای فرماندهی لشکری بخاطر نبرد با مشرکین فرستاد و اسامه رضی الله عنه در آن مأموریت موفق شد و خبر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و بسیار خوشحال شد، اسامه رضی الله عنه می فرمایند: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم در حالی که مژده دهنده فتح جلوتر آمده بود.

از خوشحالی چهره مبارکش می درخشید مرا به خودش نزدیک کرده سپس فرمود: قضیه را برایم تعریف کن. آنچه رخ داده بود تعریف کردم و گفتم: زمانی که لشکر دشمن شکست خورد، مردی را دیدم با نیزه سوی او حمله بردم گفتم: لا إله إلا الله من او را ول نکردم و او را کشتم. چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد و گفتم: وای بر تو اسامه

چکار می کنی با لا إله إلا الله که او گفته، یا گفت: چه کسی تو را در مقابل لا إله إلا الله کمک می کند و آن را همواره برای من تکرار می کرد تا حدی که دوست داشتم کاش کل اعمالم از بین می رفت و از سر نو اسلام می آوردم، اسامه می گوید: بعد از شنیدن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: قسم به خدا هرگز کلمه گویی را به قتل نمی رسانم که لا إله إلا الله بگویند.

احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اسامه آن را روایت کرده یا در آن روایات نام اسامه ذکر شده است

از حضرت عایشه رضی الله عنها مروی است، می گویند: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هجرت فرمودند ما (همسران) و دخترانش را در مکه گذاشت و رفت، بعد از این که مدتی آنجا ماند زید بن حارثه و غلامش ابورافع را همراه او فرستاد و دو شتر نیز به او دادند و حضرت ابوبکر عبدالله بن اریقظ را با دو شتر همراه او کرد به پسرش عبدالله بن ابی بکر نامه نوشت که مادرم ام رومان و مرا و خواهرم اسما و زید و ام ایمن و اسامه را بر شتر سوار کرده به مدینه انتقال دهد.

هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جهاد نمی رفت اسلحه اش را به اسامه می داد:

امام احمد از جبله بن حارثه رضی الله عنه روایت می کند که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهاد تشریف نمی برد اسلحه اش را به علی یا اسامه رضی الله عنهما می داد.

دیدگاه حضرت اسامه رضی الله عنه درباره حدیث افک:

حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها هنگام بازگشت از غزوه بنی مصطلق بدلیل این که دنبال گردنبد گم شده رفته بود از لشکر عقب ماند پس از قضای حاجت وقتی به جای خود بازگشت متوجه شد که قافله رفته است ناراحت شد، همیشه بعد از رفتن لشکر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند نفر را تعیین کرده بودند تا اگر کسی جا مانده باشد او را به لشکر برساند، وقتی حضرت عایشه رضی الله عنها آنان را دید چادرش را به خودش پیچید و از جایش حرکت نکرد.

وقتی صفوان بن معطل از کنارش رد شد سیاهی اش را دید چون در کوچکی او را دیده بود او را شناخت و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون» همسر پیامبر خدا ﷺ خدا بر تو رحم کند چه چیز باعث شده که عقب بمانید، بعد شترش را به او نزدیک کرد و گفت: سوار شو و خودش به عقب برگشت، حضرت عایشه رضی الله عنها سوار شد و او مهار شتر را گرفت و با سرعت به دنبال لشکر به راه افتاد. هنگامی به آنان رسید که قافله وارد مدینه شده بود زمانی که مردم صفوان را دیدند اهل لشکر ناراحت شدند و عایشه رضی الله عنها در مورد آنچه گفته می‌شد اطلاعی نداشت، رسول خدا ﷺ در این مورد از اسامه سؤال کرد. او حضرت عایشه رضی الله عنها را به خیر یاد کرد و گفت: به جز خیر و نیکی چیز دیگری در مورد او نمی‌دانم، سپس فرمود: یا رسول الله! در مورد خانواده شما ما بجز خیر و نیکی چیزی دیگر نمی‌دانیم و این حدیث و قضیه افک و دروغ و شایعه‌ای باطل است و هیچ حقیقتی ندارد.

قصه زن مخزومی:

در بخاری از عروه رضی الله عنها روایت شده زنی در زمان رسول خدا ﷺ در غزوه فتح مکه دزدی کرد قومش نزد اسامه رضی الله عنه رفتند تا از او شفاعت کند. وقتی اسامه رضی الله عنه با رسول خدا ﷺ در مورد او صحبت کرد و شفاعت خواست چهره رسول خدا ﷺ از شدت ناراحتی تغییر کرد و سرخ شد و فرمود: آیا با من در مورد حدی از حدود خدا صحبت می‌کنی و شفاعت می‌خواهی اسامه گفت: ای رسول خدا ﷺ برای من طلب مغفرت کن و مرا ببخش.

به (موقع) شام رسول خدا ﷺ به منبر رفته و خطبه‌ای خواندند و در آن ثنا و تعریف خدا را بیان کردند و بعد فرمودند: آنانی که قبل از شما بودند به این دلیل هلاک شدند که هرگاه در میان آنان انسانی قوی دزدی می‌کرد او را ترک می‌کردند و اگر ضعیفی دزدی می‌کرد بر او حد جاری می‌کردند. قسم به ذاتی که جان محمد رضی الله عنه در اختیار اوست اگر فاطمه بنت محمد رضی الله عنه دزدی کرده بود دستش «معاذ الله» را قطع می‌کردم. سپس رسول خدا ﷺ در مورد آن زنی که دزدی کرده بود دستور داد که دستش قطع کرده شود و بعداً آن زن خوب توبه کرد.

گفتگو میان عبدالله بن عبدالله و پدرش:

طبرانی از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: زمانی که رسول خدا از بنی مطلق بر می گشت، عبدالله بن عبدالله بن ابی ایستاده و شمشیرش را علیه پدرش از نیام کشید و فرمود: قسم به خدا شمشیرم را در نیام نخواهم کرد تا زمانی که نگویی که محمد فرد باعزتی است و من فرد ذلیلی هستم، پدرش گفت: وای بر تو محمد فرد باعزتی است و من فرد ذلیلی هستم، خبر این داستان به محمد رسید پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار خشنود شد و از این کارش تشکر کرد.

قصه بیماری آبله اسامه:

اولین بار که اسامه رضی الله عنه به مدینه رفت دچار بیماری آبله شد و او در آن هنگام پسر بچه ای بود که نمی توانست بینی اش را پاک کند آب بینی روی لبهایش می ریخت. عایشه رضی الله عنها از وی دوری می کرد در همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد چهره و صورت اسامه را تمیز کرد و بوسه داد. عایشه رضی الله عنها وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن حالت دید فرمود: به خدا قسم بعد از این هرگز او را از خودم نمی دانم.

با مردی که لا إله إلا الله می گوید هرگز نمی جنگم:

اسامه بن زید رضی الله عنه می فرمایند: هرگز با مردی که لا إله إلا الله می گوید نمی جنگم. سعد بن مالک بعد از شنیدن این سخن اسامه گفت من نیز با مردی که لا إله إلا الله می گوید نمی جنگم. شخصی خطاب به آن دو گفت آیا خداوند نفرموده [و با آنان مبارزه کنید تا اینکه نباشد هیچ فتنه ای و باشد دین همه اش برای خداوند] گفتند: جهاد کردیم تا اینکه فتنه باقی نماند و دین از آن خداوند باشد.

اسامه رضی الله عنه بر همین اکتفاء کرد و به هنگام اختلاف حضرت علی و معاویه رضی الله عنهما راه بی طرفی را انتخاب نمود.

حضرت اسامه رضی الله عنه در منطقه‌ای بنام جرف در اطراف مدینه منوره سال ۵۴ هجری وفات کرد.

«إنا لله وإنا إليه راجعون»

بسم الله الرحمن الرحيم

زید بن ثابت رضی اللہ عنہ

اسم و خانواده‌اش:

او زید بن ثابت از بنی لوزان، از بنی نجار و از انصار است. کنیه اش ابو سعید و ابو خارجه بود، پدرش ثابت بن ضحاک پنج سال قبل از هجرت در جنگ بعاث کشته شده بود، زید در آن وقت ۶ ساله بود. مادرش نوّار بنت مالک یکی از زنان بزرگ و از مسلمانان بود، زید یازده سال قبل از هجرت در مدینه منوره بدنیا آمده و بخشی از زندگی را در مکه مکرمه گذرانده سپس با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در سن یازده سالگی به مدینه منوره هجرت کرد. «رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به او اجازه شرکت در جنگ بدر را نداد»

زید به هنگام جنگ بدر ۱۳ ساله بود، او به نزد پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفته تا به وی اجازه شرکت در جنگ بدر را بدهد، اما رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بخاطر کوچک بودنش به او ترحم کرد و با درخواستش موافقت ننمود.

شرکت کردن او در غزوه اُحد:

در غزوه احد بیشتر از ۱۴ سال سن نداشت، و در آن روز خیلی اصرار کرد تا رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را اجازه بدهد، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به او اجازه داد، اما آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خیلی علاقمند بود که او را در جاهای سخت و دشوار قرار ندهد، و از جمله کارهایی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را در هنگام جنگ احد امر فرمود: این بود، وقتی در پایان جنگ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مسلمانان را جستجو می کرد تا ببیند چه کسی شهید شده است، زید بن ثابت را فرستاد تا دنبال سعد بن ربیع رضی اللہ عنہ بگردد، و به او گفت: اگر او را دیدی از طرف من به او سلام برسان و بگو: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به تو می گوید: خودت را چگونه می بینی؟ زید گفت: داشتم در میان کشته شدگان می گشتم تا او را پیدا کردم که آخرین نفسهایش را می کشید و ۷۰ ضربه از تیر و نیزه و شمشیر بر بدن او رسیده بود، به او گفتم: ای سعد، رسول خدا

به تو سلام می فرستد، و به تو می گوید: به من خبر بده، خودت را چگونه می بینی؟ گفت: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلام بر تو، به ایشان بگو: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خودم را در حالی می بینم که بوی بهشت را استشمام می کنم، و به قوم انصار بگو: که شما نزد خداوند هیچ عذری نخواهید داشت اگر دشمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله دسترسی پیدا کند با وجود این که یکی از شما زنده باشد و پلک چشمهایش حرکت می کند. بعد از این گفته‌ها جان به جان آفرین تسلیم کرد. خدا بر او رحمت کند.

جنگ خندق:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد تا در صفوف مجاهدان به شمار آید و تمام وظایف یک رزمنده را بر عهده گیرد، و ایشان در میان کسانی بود که خاکها را منتقل می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: آگاه باشید که او پسر خوبی است. زید دوستی بنام عماره بن حزم از هم سن و سالهای خود داشت، در هنگام کندن زمین اندکی چرت زد عماره بن حزم بدون اینکه زید خبر شود اسلحه اش را برداشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابورقاد، در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از ترساندن مؤمن و برداشتن مال وی به شوخی و یا جدی منع فرمود.

در جنگ تبوک:

زید همیشه در هنگام جنگ و صلح همراه و ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در جنگ تبوک پرچم قبیله بنی نجار در دست ایشان بود، در صورتی که اول در دست دوستش عماره بن حزم قرار داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را از او گرفت و به زید بن ثابت داد. عماره گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا از من چیزی به شما رسیده است؟ فرمود: خیر، ولی قرآن مقدم است، پیامبر صلی الله علیه و آله به حفظ قرآن زید اشاره فرمود، وقتی خداوند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جنگ تبوک نصرت و یاری فرمود و مسلمانان پیروز شدند، زید مسئولیت تقسیم غنیمتهای مسلمانان را که در آن غزوه بدست آورده بودند بر عهده گرفتند.

به هنگام وفات نوه آن حضرت ﷺ همراه ایشان بود:

از اسامه پسر زید بن حارثه روایت شده است که گفت: ما نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم، یکی از دخترانش برای رسول خدا ﷺ قاصدی فرستاد که بنزد او برود زیرا بچه اش در آستانه وفات بود. پیامبر اکرم ﷺ بلند شد و به همراه ایشان سعد بن عباد، معاذ بن جبل، ابی بن کعب و زید بن حارثه و مردانی دیگر، بلند شدند، و من نیز با ایشان رفتم، بچه نزد رسول خدا ﷺ آورده شد، در حالی که خیلی تند تند نفس می زد، گویا در مشکیزه کهنه ای قرار داشت، با دیدن این حالت سخت بچه، چشمهای مبارک رسول خدا ﷺ پر از اشک شدند، سعد به آن حضرت گفت: ای رسول خدا ﷺ این چیست؟ فرمود: این رحمتی است که خداوند در قلب بندگانش قرار داده است و خداوند بر بندگان مهربانش رحم می کند.

روز سقیفه:

مسلمانان بشر هستند، و گاهی در حالت سختی قرار می گیرند که بعضی از آنان در این حالات دچار سردرگمی و حیرت می شوند که در این سر درگمی شورا و آرا و نظرات دیگر مسلمانان به یاری و مدد آنان می شتابد. این بهت و سر درگمی از بین رفته، و از آنان فاصله می گیرد. هنگامی که رسول خدا ﷺ به نزد پروردگار خود شتافت، گروهی از انصار دوست داشتند که خلیفه و رهبر از بین آنان باشد، و به این منظور به نزد سعد بن عباد جمع شدند، و بعضی از آنان گفتند: ای گروه مهاجران هر وقت رسول خدا ﷺ از مردی کار می گرفت شخصی از ما انصار را با او همراه می کرد، پس ما مصلحت می بینیم که امر خلافت به دو مرد واگذار شود، یکی از شما باشد و یکی از ما، بعد چند نفر از خطبای انصار پشت سرهم این گفته را تکرار کردند، در آن هنگام زید بن ثابت انصاری بلند شده و گفت: رسول خدا ﷺ از مهاجران بود، پس امام هم از مهاجران باشد، و ما از نصرت کنندگان او هستیم همانطوری که نصرت کنندگان رسول خدا ﷺ بودیم. بعد دست ابوبکر رضی الله عنه را گرفته و گفت: این شخص خلیفه و آقای شما است با او بیعت کنید.

در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه:

مسلمانان جنگ یمامه را با امتحان و سختی پشت سر گذاشتند، آنان با بنی حنیفه که اطراف مسیلمه کذاب جمع شده بودند، و سر سخنانه از او حمایت می کردند، و اراده داشتند که از دور و بر او پراکنده نشده و تسلیم حقیقت نشوند، اگر چه بطور کامل هلاک شوند، مبارزه کردند. بنی حنیفه با تیرهایشان به طرف مسلمانان نشانه رفتند، و بسیاری از آنان را به خاک و خون کشاندند و از سنگرهای مستحکم خود که برای از بین بردن مهاجمان علیه خود آماده کرده بودند، خوب استفاده می کردند، از طرفی دیگر مسلمانان قرار داشتند، که در رأس آنان قاریان و حافظان قرآن، ایستادگی و مقاومت کردند، و جانهایشان را در راه الله فدا کردند، و با بدنهایشان پلی ساختند تا مسلمانان از آن عبور کرده به پیروزی برسند، از این قراء و حافظان قرآن بجز تعداد کمی جان سالم بدر نبرده اند، و زید بن ثابت رضی الله عنه هم در جنگ یمامه در بوته آزمایش قرار گرفت و با سر بلندی و موفقیت امتحان خود را داد و در این جنگ تیر خورد، اما به او ضرری نرسانید، هنگامی که جنگ یمامه به پایان رسید، ابوبکر رضی الله عنه اراده جمع آوری قرآن را نمود.

زید رضی الله عنه قرآن را جمع آوری می نماید:

زید بن ثابت رضی الله عنه فرمود: ابوبکر رضی الله عنه پیش من قاصدی فرستاد. بنزدش رفتم، عمر بن خطاب نیز نزد ایشان حاضر بود، ابوبکر رضی الله عنه به من گفت: عمر رضی الله عنه به من خبر داده است که در جنگ یمامه تعداد زیادی از قاریان قرآن کشته شده اند، مصلحت دیدم که قرآن را جمع آوری کنی، زید به عمر رضی الله عنه گفت: چگونه کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام نداده است انجام دهیم؟ عمر رضی الله عنه گفت: به خدا قسم این کار خیر است. زید رضی الله عنه گفت: عمر همیشه به من اصرار می کرد تا این که خداوند به من شرح صدر عنایت کرد برای انجام کاری که به ایشان شرح صدر عنایت کرده بود. ابوبکر رضی الله عنه به زید رضی الله عنه فرمود: شما جوان عاقلی هستی ما شما را متهم نخواهیم کرد. شما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاتب وحی بودی،

پس شایسته است که قرآن را شما جمع آوری کنید. زید گفت: به خدا اگر مرا به جا به جا کردن کوهها امر می کردند، برایم سخت تر از جمع آوری قرآن نبود. بنابراین به جستجوی قرآن پرداختم و قرآن را از روی پوستها، سنگها، برگ درختان خرما و از سینه حافظان جمع آوری می کردم، تا این که آخر سوره براءة را با خزیمه بن ثابت انصاری یافتم، و به غیر از او با کسی دیگر ندیدم ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾ [توبه: ۱۲۸-۱۲۹].

ترجمه: «بیگمان پیغمبری (محمد نام) از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هر گونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می آید. به شما عشق می ورزد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. اگر آنان (از ایمان به تو) روی بگردانند (باکی نداشته باش) و بگو: خدا مرا کافی و بسنده است جز او معبودی نیست. به او دل بسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام، و او صاحب پاداشی بزرگ (جهان و ملکوت آسمان) است.»

صحیفه هایی که قرآن در آن جمع آوری شده بود تا مدت حیات ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد ایشان و بعد از وفات او نزد عمر رضی الله عنه، و پس از وفات عمر نزد حفصه بنت عمر رضی الله عنها بودند.

منزلت زید در نزد عمر رضی الله عنه:

عمر رضی الله عنه مقام و منزلت زید رضی الله عنه را می شناخت و حق احترام و ارزش او را به جای می آورد، وقتی به مسافرت تشریف می برد و مدینه منوره پایتخت کشور اسلامی را ترک می کرد، زید بن ثابت رضی الله عنه را به جانشینی خود در مدینه انتخاب می نمود. یک مرتبه وقتی عمر رضی الله عنه به حج تشریف بردند، زید رضی الله عنه را جانشین خود کرد، و به هنگام حج دوم باز ایشان را نیز جانشین خود قرار داد، و به هنگام سفر ایشان به شام نیز او را جانشین خود

نمود، و خیلی کم اتفاق می افتاد که عمر رضی الله عنه از سفر برگردد و به او باغی از درختان خرما را ندهد، عادت عمر رضی الله عنه این بود که بزرگان نامی و صاحبان صلاحیتهای علمی و فرماندهی و دعوتگر را برای دعوت دین به شهرها می فرستاد، ولی زید بن ثابت را در مدینه نگه می داشت و او را به جایی نمی فرستاد، زیرا او خوب می دانست که اهل مدینه منوره به زید نیاز دارند، نزد او علومی می یابند که نزد دیگران نمی یابند. و از جمله احترامی که عمر رضی الله عنه برای زید می گذاشت یکی این بود که، وقتی با زید کاری داشت خودش به نزد او می رفت و او را نزد خود فرا نمی خواند، و یک بار امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از او اجازه ورود خواست، زید رضی الله عنه به او اجازه داد و فرمود: ای امیر المؤمنین اگر کسی را پیش من می فرستادی من خودم بنزد شما می آمدم، عمر رضی الله عنه عرض کرد: من با تو کار دارم و نیاز از من است.

عمر رضی الله عنه به ایشان تعلیم می دهد که چگونه قضاوت کنند:

عمر رضی الله عنه دریایی از علم بود که سرچشمه اش نمی خشکید، با وجود احترام و ارزشی که نسبت به زید رضی الله عنه قایل بود فراموش نمی کرد که او عالم جوانی است و طلابی که نیاز به تعلیم و تجربه استاد و بزرگتر نداشته باشند خیلی کم هستند، بنابراین عمر رضی الله عنه از راهنمایی و توجه او غافل نبود، بویژه در امور زندگی روزمره با او بخل نمی ورزید، زیرا اغلب جوانان به تجربه های سالمندان و بزرگان نیازمندند، و عمر رضی الله عنه از این تجربه نسبت به زید رضی الله عنه دریغ نمی کرد. شعبی روایت می کند: که میان عمر رضی الله عنه و ابی ابن کعب رضی الله عنه مخاصمه ای اتفاق افتاده بود، به نزد زید بن ثابت آمدند و او را بین خودشان داور قرار دادند تا در بین آنان داوری کند، عمر رضی الله عنه گفت: ما پیش شما آمدیم تا بین ما داوری کنی، و انسان باید پیش داور در خانه اش حاضر شود. زید رضی الله عنه صدر جایگاه را برای عمر رضی الله عنه خالی کرده و به ایشان گفت: ای امیر مؤمنان اینجا (بنشین) عمر رضی الله عنه به او گفت: این اولین ظلمی است که در قضاوتت مرتکب شدی، من در کنار خصم خود می نشینم هر دو جلوی او نشستند، ابی

ادعا می کرد و عمر انکار می کرد، زید به اُبی گفت: امیرالمؤمنین را از سوگند یاد کردن معاف کن، و من برای کسی غیر از ایشان این سؤال را نکرده ام، عمر رضی الله عنه نظر و توجه زید را به سوی این مطلب جلب کرده که برای شما مناسب بود که مرا با هر فرد مسلمان (در قضاوت) برابر بدانی و با دیگران فرقی ندارم.

زید عمر رضی الله عنه را نصیحت می کند:

طبرانی از اُبی قلابه روایت می کند: که به عمر رضی الله عنه خبر رسید که ابومحجن ثقفی با دوستانش در خانه اش شراب می نوشد، عمر رضی الله عنه راه افتاد و پیش ابومحجن رفت، و نزد او به جز یک مرد کسی دیگر را ندید، ابومحجن گفت: ای امیرالمؤمنین این برای شما حلال و جایز نیست، خداوند شما را از جاسوسی و تفتیش حالات خصوصی افراد منع فرموده است. عمر رضی الله عنه گفت: این شخص چه می گوید؟ زید بن ثابت و عبدالرحمن بن ارقم در آنجا حضور داشتند، گفتند: ای امیر مؤمنان راست می گوید، این جاسوسی به شمار می آید....

زید در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه:

حضرت عثمان رضی الله عنه در ارج نهادن و تجلیل زید از حضرت عمر رضی الله عنه کمتر نبودند، وقتی به حج می رفت او را به جانشینی خود در مدینه منوره می گمارد. و قرائت ایشان را بسیار دوست داشتند و می فرمود: قرائت من و او یکی است، بین من و او در این مورد اختلافی نیست. و هنگامی که سبائیان و فرومایگان علیه عثمان رضی الله عنه شورش کردند حضرت زید رضی الله عنه به حضرت عثمان رضی الله عنه کمک کرد و نصرت و حمایت انصار را بر وی عرضه کرد که اگر اجازه بدهند انصار او را یاری کنند، اما ایشان در جواب زید فرمود: بهترین شما در نزد من کسی است که دست و اسلحه اش را از خونریزی باز دارد، وقتی خیانت و دشمنی دشمنان به امیر مؤمنان دست یافت و او را شهید کردند، زید رضی الله عنه برای ایشان بسیار ناراحت شد و خیلی بر او گریه کرد.

اشتغال به علم:

اولیای زید رضی الله عنه وقتی اشتیاق او به علم و استعداد ذاتی او را مشاهده کردند، وی را به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردند، و گفتند: پسر ما زید رضی الله عنه ۱۷ سوره از کتاب خدا را حفظ دارد، و نوشتن هم یاد دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت او را گوش داد، و از تلاوت زیبایش شگفت زده شد، از آن روز به بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله از علوم خدادادی اش زید را بهره مند می ساخت. تا این که در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله دانشمندی عالم و فاضل با دامنه تحصیل وسیعی گشت. سهل بن ابی خثیمه روایت می کند: کسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا می دادند، سه نفر از مهاجران و سه نفر از انصار بودند: از مهاجران عمر و عثمان و علی، و از انصار ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت رضی الله عنه بودند، و مسروق گفت: مفتیان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر و علی و ابن مسعود و زید و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری بودند.

قیصه بن ذؤیب گفت: زید بن ثابت رئیس دایره قضاء، فتوا، در مدینه به هنگام خلافت عثمان و علی تا ۵ سال اول خلافت معاویه، در قضاوت، فتوا، قرائت و فرایض در مدینه در عهد حضرت عمر و عثمان و علی رضی الله عنه و ۵ سال از زمان حکومت معاویه رضی الله عنه در همان جایگاه خود بود. تا این که زید رضی الله عنه در سال ۴۵ هجری وفات کرد. مسروق ابن اجدع همدانی گفت: به اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای پی بردن به علمشان نزدیک شدم و با آنها همراه شدم، دریافتم که راسخ ترین آنان در علم شش نفر هستند، عمر، علی، عبدالله، معاذ، ابودرداء و زید بن ثابت رضی الله عنه و همچنین مسروق گفته است: وارد مدینه شدم در مورد اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله تحقیق کردم، زید بن ثابت را از راسخان در علم یافتم. و انس ابن مالک روایت می کند: دو قبیله اوس و خزرج با همدیگر فخر کردند، قبیله اوس گفتند: غسیل ملائکه حنظل پسر راهب، و کسی که عرش عظیم برای او تکان خورد سعد بن معاذ و عاصم بن ثابت کسی که زنبورها از او حفاظت کردند و خزیمه بن ثابت کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت او را به جای شهادت دو نفر پذیرفت، از ما بودند. قبیله خزرج گفتند: زید بن ثابت و ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید، ۴ نفری که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله

قرآن را جمع آوری کردند از ما بودند. مالک ابن انس گفته اند: بعد از شهادت عمر بن خطاب زید بن ثابت رضی الله عنه در مدینه امام ما بود. و شعبی گفته است: یکمرتبه زید بن ثابت می خواستند که بر سواری سوار شوند که ابن عباس رضی الله عنهما رکاب را گرفت، زید گفت: ای پسر عموی پیامبر خدا کنار بروید! ابن عباس گفت: نه، ما با علماء و بزرگان اینطور رفتار می کنیم. و ثابت ابن عبید گفته است: که هیچ مردی را در خانه اش خوش سخن تر و با وقارتر از زید ندیده ام.

علوم دیگر ایشان علاوه از فقه:

زید رضی الله عنه فقیهی با علم بسیار در مسایل میراث بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالمترین شما به فرایض (میراث) زید می باشد، در علوم قرآن کریم نیز بسیار مهارت داشتند. عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: هر کسی که می خواهد از قرآن مجید مسئله ای را پرسد، باید نزد زید بن ثابت برود، زید از جمله نویسندگان وحی بودند، هرچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد، ایشان می نوشت، بعد از جنگ یمامه در زمان ابوبکر رضی الله عنه قرآن را جمع آوری کرد، چنانچه در گذشته بیان شد، بعد مسلمانان را در زمان خلافت حضرت عثمان به خاطر پرهیز از اختلاف بر یک قرآن جمع کرد. و همین قرأت زید رضی الله عنه که معروف به قرآن عثمانی است امروز نزد مسلمانان مورد اعتماد می باشد و زید رضی الله عنه به غیر از وحی نیز نویسنده و کاتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین کاتب خلفای راشدین، ابوبکر و عمر بود.

یادگرفتن او زبان عبرانی و سریانی را:

یک بار زید در محضر رسول خدا حاضر شد به او فرمود: کتاب یهود را تعلیم بگیر، زیرا من از طرف آنان بر کتاب خودم اطمینان ندارم زید گفت: یک ماه نگذشت که من زبان یهودیها را یاد گرفتم، از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان نامه نوشتم، و هنگامی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه می نوشتند، نامه را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله می خواندم. و در روایتی دیگر آمده است که زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من به طرف قومی نامه می

فرستم، می ترسم که بر آن اضافه یا کم کنند پس زبان سریانی را یاد بگیر. بنابراین در مدت ۱۷ روز آن را آموختم.

پندهای زید علیه السلام:

زید علیه السلام با این که فردی عالم و دانشمند بود بسیار مراقب رفتار و اعمال قلب و وسوسه های نفسش بود، و این مطلب در نامه ای که برای ابی بن کعب فرستادند واضح است، زید علیه السلام گفت: اما بعد، خداوند زبان را مترجم قلب قرار داده است، و قلب را ظرفی و چوپانی قرار داده است که زبان تسلیم آن است، اگر قلب در اختیار زبان باشد سخن مناسب و معتدل خواهد بود، و زبان هیچ لغزش و اشتباهی را مرتکب نخواهد شد، آیا شرف و مرّوت و جوانمردی را در کسی سراغ دارید که پاسدار گفته هایش نباشد، و آگاه به عیوب مردم نباشد، چون فردی عیوب مردم را می بیند ولی از عیب خود بی خبر است مانند کسی است که آنچه را که به آن مأمور نشده است، انجام دهد.

(والسلام)

حادثه وفات:

زید علیه السلام تا سن ۴۰ سالگی به نوشتن وحی، و بعد از آن به علوم قرآن و روایت حدیث، فقه و ترجمه و آموزش مسلمانان مشغول بود، و در سال ۴۵ هجری وفات کرد. او فردی بود که شایستگی این را داشت که مسلمانان بر او غمگین و عزادار شوند.

ابوهریره رضی الله عنه فرمود: امروز دانشمند و عالم این امت وفات کرد، به امید اینکه خداوند در ابن عباس شایستگی جانشینی ایشان را ایجاد بکند.

حضرت حسان بن ثابت انصاری رضی الله عنه سروده اند:

«بعد از وفات حسان و فرزندش چه کسی دیگر شعر می سراید

و بعد از وفات زید بن ثابت چه کسی دیگر مانده که به علوم آیات قرآنی بپردازد».

ابن عمر فرمود: خداوند بر ایشان رحم کند، دانشمندترین و عالمترین مردم در زمان حضرت عمر بود. سعید بن مسیب فرمود: در جنازه زید بن ثابت رضی الله عنه شرکت داشتم، هنگامی که در قبرش دفن کرده شد، ابن عباس فرمود: قسم به خدا که امروز علم و دانش زیادی از دست رفت.

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»